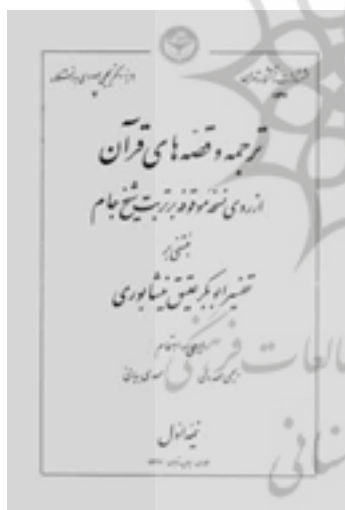


# نثر شیوای فارسی در خدمت قرآن

نگاهی به شیوه تصحیح کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن» برگرفته از تفسیر سورآبادی

دکتر محمد غلامرضایی\*

اکرم‌السادات حاجی سید آقایی\*\*



ترجمه و قصه‌های قرآن

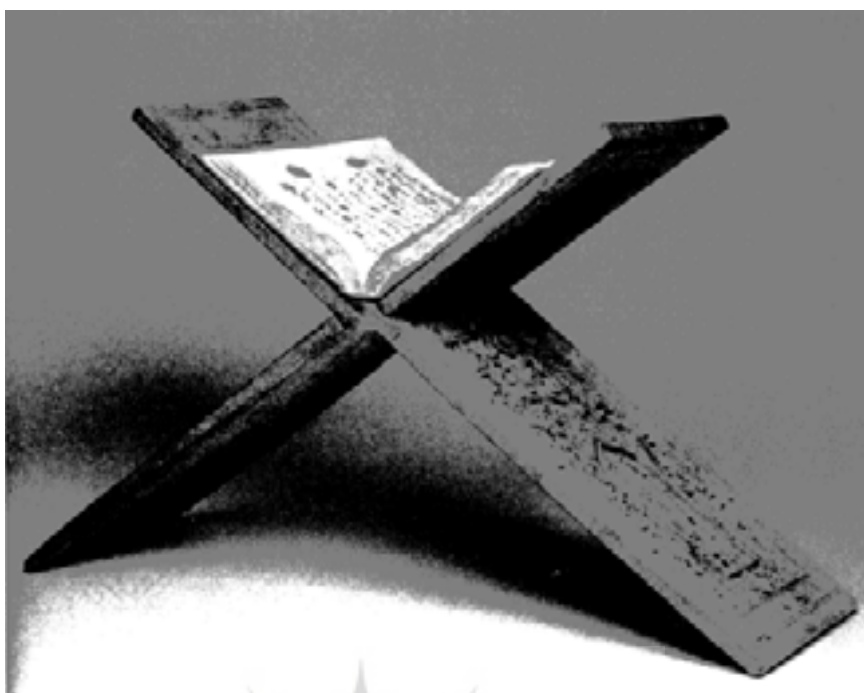
ابوبکر عتیق نیشابوری

به اهتمام یحیی مهدوی دامغانی و مهدی بیانی

انتشارات دانشگاه تهران

ابوبکر عتیق معروف به سورآبادی. کار استنساخ آن را در سال ۵۸۴ ق محمد بن علی بن محمد بن علی النیسابوری الیثی به پایان رسانده است. کاتب و ناسخ آن به احتمال قوی همان فراهم‌آورنده و تلخیص‌کننده آن است. ترجمه و قصه‌های قرآن (از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام) به سعی و اهتمام دو استاد درگذشته یحیی مهدوی و مهدی بیانی در دو جلد و در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی چاپ شده است. جلد اول چهار صفحه فهرست مندرجات و ۵۹۵ صفحه متن و جلد دوم ۸۳۲ صفحه متن و یک صفحه ترقیمه ناشر و دوازده صفحه فهرست مندرجات دارد. ضمن ارج نهادن به کوشش و زحمت مصححان دانشمند کتاب، در شناساندن این متن

کهن‌ترین ترجمه‌ها و تفسیرهای بازمانده از قرآن کریم به زبان فارسی مربوط به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. این کتاب‌ها از جهات مختلف حائز اهمیت بسیاریند. جنبه‌ای از اهمیت این کتب، اشتغال آنها بر بسیاری از لغات و ترکیبات نادر و کهن فارسی است؛ ضمن آن که ردپای لهجه مفسر یا مترجم یا کاتب همراه با اختصاصات زبانی ویژه‌ای در این متون دیده می‌شود. بعضی از مصححان به سبب ناآشنایی با پاره‌ای از این خصوصیات، بعضی لغات را، به گمان نادرستی، در حاشیه جای داده و در متن واژه‌ای دیگر را قرار داده‌اند. از جمله این متون «ترجمه و قصه‌های قرآن» است که تلخیص مخصوصی است از تفسیر



حذف، اضافه، تخفیف، اشباع، قلب و ابدال است. در اینجا به بیان و توضیح مواردی می‌پردازیم که مشمول تحولات فوق شده و به حاشیه برده شده‌اند. روش ما این است که در ذیل هر فرآیند آوایی موارد مشمول را به ترتیب صفحه می‌آوریم. در ضمن علامت «م» در ابتدای جملات نشانه «متن اصلی» است که با قلم درشت و سیاه نمودن کلمه مورد بحث از سایر بخش‌های متمایز شده است، و علامت «ت» نشانه «متن تغییر داده شده» توسط مصحح است.

#### ۱-۱ حذف

ج ۱، ص ۱۲، سطر ۱۷:

م: «پس سر واپریدند آن را و نزدیک بود که نکرندی.»<sup>۱</sup>  
ت: پس سرواپریدند آن را و نزدیک بود که نکردندی.

برای حذف صامت d پس از صامت r علاوه بر همین متن در آثار معتبر و کهن ادبیات فارسی شواهدی می‌توان یافت. این واژه‌ها هویت‌های دستوری متفاوتی دارند نظیر: اسم، حاصل مصدر، صفت (فاعلی و مفعولی)، فعل، قید و واژه مرکب. مثال‌هایی که نگارنده یافته است، عبارتند از:

#### اسم

**مرم به جای مردم:** «صبر ده جزو بوده است، نه ایوب را و یکی مرم را.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۷۸، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۹۴، س ۳):

**مرما به جای مردمان** در ترجمه حاشرین<sup>۲</sup> (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۳۴، قرآن ۴۶):

**مرمان به جای مردمان** در ترجمه الناس (مقدمه فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴، ص ۳۷)،  
«بیم کن مرمان را از آن روز.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص

ارزشمند، می‌توان در مواردی، به روش تصحیح کتاب ایراداتی وارد کرد. صرف نظر از بعضی غلط‌های چاپی که به متن راه یافته است موارد ایراد را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- بعضی واژه‌ها مشمول برخی تحولات آوایی شده است و مصححان به سبب در نظر نگرفتن آن تحولات، به اشتباه واژه را به حاشیه برده‌اند.

۲- تلفظ و کتابت و کاربرد برخی واژه‌ها، تحت‌تأثیر ریشه کهن آنها، با تلفظ و کتابت و کاربرد امروزی متفاوت است و به سبب بی‌توجهی به ریشه کهن، صورت صحیح آنها به حاشیه منتقل شده یا یکنواختی درباره آنها رعایت نشده است.

۳- بعضی بدخوانی‌ها یا غلطخوانی‌ها در نسخه به چشم می‌خورد.

۴- برخی توضیحات مصححان نادرست به نظر می‌رسد. گاهی نیز متن بدون توضیح تغییر داده شده است که البته آن تغییر نادرست است.

در این گفتار به ذکر نکاتی چند در باب این کتاب بسنده شده است. این نکته نیز شایان ذکر است که برای کشف قوانین حاکم بر برخی واژه‌های تحول‌یافته متن، از واژه‌های بعضی متون کهن دیگر- که قواعد آوایی یکسانی بر آنها و واژه‌های مورد نظر حاکم بوده است - بهره گرفته شده است؛ بنابراین، بعضی از مباحث شرح و بسط بیشتری یافته است. اینک به توضیح نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

**۱. واژه‌هایی که مشمول برخی تحولات آوایی شده است:**

از جمله تحولات آوایی‌ای که در این متن دیده می‌شود



۳۵۵۶، حاشیه، نسخه بدل «ان»، مربوط به ج ۲، ص ۱۲۴۳، سطر ۴.

#### حاصل مصدر

**بژمرکی به جای پژمردگی، در ترجمه موت:** «زنده کنیم بدان زمین را از پس بژمرکی آن»<sup>۳</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۹۰۶):

**خورکی به جای خوردگی (= خردگی):** «علی گفت "کاشکی مرا مادر نزادی یا چون زادی بخورکی بمردمی و حدیث دوزخ نشنیدمی"» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۵۶۵، حاشیه، نسخه بدل «قو»، مربوط به ج ۲، ص ۱۲۶۲، سطر ۲۰):

#### صفت فاعلی

**روی گراننده به جای روی گرداننده** در ترجمه مَعْرُضُونَ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۸۷، قرآن ۹۱):

**واگردنده به جای واگردنده، ترجمه منیب:** «او چون برسد مردمان را زبانی او بلایی بخوانند خداوندشان را واگردندگان باشند و ر سوی او.» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۴۴).

#### صفت مفعولی

توده کره در عبارت توده کره<sup>۴</sup> از بر یکدیگر به جای توده کرده در ترجمه مُتْرَاكِبًا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۰۲، قرآن ۴۹):

**مرگان به جای مردگان، در ترجمه اموات:** «و مگوئید آنها را که بکشتند در راه خدای [عزوجل] که مرگان‌اند.»<sup>۵</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۶) و نیز در ترجمه جائمین: مرگان و به زمین چفسندگان (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۰۰، قرآن ۱۱۱).

#### فعل

**آورند به جای آوردند:** «در آن وقت موسی علیه‌السلام قصد آن شهر کرد تا بنی‌اسرائیل را آنجا برد ایشان عوج عنق را بروی موسی بیرون آوردند موسی علیه‌السلام بنصرت خدای او را قهر کرد.»<sup>۶</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۸۷)،

«پسران شما را بِسْمَل می‌کردند و یَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنان شما

را در بندگی و بردگی می‌آورند»<sup>۷</sup> (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۸۲)، «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و آنها که شکیبایی کردند، و بر پروردگار خویش اعتقاد به جای آورند»<sup>۸</sup> (همان، ص ۵۱۲).

**آوریت به جای آوردیت:** «و لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا و مشکیت سوگندان بعد آنک استواری بجای آوریت»<sup>۹</sup> (همان، ص ۵۲۲):

**باز کرانند به جای بازگردانند:** «روز قیامت باز کرانندشان»<sup>۱۰</sup> به سوی او» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۷۹):

بیجاره کرده‌ایم به جای بیجارده کرده‌ایم<sup>۱۱</sup>: در ترجمه اَعْتَدْنَا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۸۲، قرآن ۸۴):

**کرن به جای کردن در گشاده کردن و ناپیدا کردن:** گشاده کرن<sup>۱۲</sup>، به جای گشاده کردن، در ترجمه تَزْتِيلًا (همان، ج ۲، ص ۴۴۴، قرآن ۹۱).

**ناپیدا کرن<sup>۱۳</sup> به جای ناپیدا کردن،** در ترجمه العُرُق (المتحد المرزوی، ۱۳۶۱، ص ۵۰).

حذف «دال» از مصدر «کردن» در لهجه عوام بخارا دیده می‌شود،

«دستور/لاخوان» دیده می‌شود:

البشارة: مژگان (م: مژگان) دادن (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰۵، حاشیه، نسخه‌بدل‌های «ب» و «د»):  
 البشُر: مژگان دادن (همان، ج ۱، ص ۱۰۶، حاشیه، نسخه‌بدل‌های «ب» و «د»):  
 البشُور: مژگان دادن (همان، ج ۱، ص ۱۰۶، حاشیه، نسخه‌بدل‌های «ب» و «د»):

ج ۱، ص ۳۶، سطر ۱۶:

م: «می‌پرسند ترا ار ما شکهمند»<sup>۱۹</sup>

ت: می‌پرسند ترا از ماه شکهمند.

به کار رفتن «ما» به جای «ماه» صحیح است. در همین متن و بسیاری متون کهن دیگر حذف h پس از مصوت (غالباً مصوت بلند) دیده می‌شود. در همین متن: بنا (= پنا) به جای پناه (ج ۱، ص ۴۷۷): را به جای راه (ج ۲، ص ۶۶۷): شبنکا به جای شبنگاه (= شیانگاه) (ج ۱، ص ۲۱۵): گرو (م: کرو) به جای گروه (ج ۱، ص ۱۷۲): ناکا به جای ناگاه (ج ۲، ص ۷۶۹): نکاوان به جای نگاهوان (ج ۱، ص ۵۳۸).<sup>۲۱</sup>

در سایر متون:

آنکا به جای آنگاه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۴۴): تباکار به جای تباه‌کار (همان، ج ۳، ص ۱۳۹۸): جایگا به جای جایگاه (همان، ج ۳، ص ۱۴۰۸): گوا به جای گواه (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۱): ما، به جای ماه (همان، ج ۲، ص ۵۳۷): فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۶۷). ذکر این نکته لازم است که h محذوف، جزو صامت‌های اصلی کلمه است.

ج ۱، ص ۴۱، سطر ۵:

م: «بزه نبود بر شما [یعنی أولیاء المرأة] در آنچه ایشان کنند و تنهای خو از نیکوی»<sup>۲۲</sup>.

ت: بزه نبود بر شما [یعنی أولیاء المرأة] در آنچه ایشان کنند و تنهای خود از نیکوی.

کاربرد «خو» به جای «خود» علاوه بر آن که در متون کهن دیده می‌شود در گویش‌های کنونی نیز به چشم می‌خورد:

«کوئی که خو نه بودند اندران» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۲۲)<sup>۲۳</sup>:

این ضمیر در گویش‌های گیلکی، لارستانی و لری بدین صورت

دکتر رجایی در این باره می‌نویسد: «این حذف در لهجه عوام و به منظور اختصار صورت می‌گیرد یعنی استعمال کرن (karan) به جای کردن و مصادر ترکیب یافته با آن چون بازی کرن (bâzi-karan) و خنده کرن (xanda-karan) و نظایر آنها. این دال (دال کردن) در انواع ماضی نیز حذف می‌شود» (رجائی، ۱۳۷۵، ص ۸۰):

**نگرند به جای نگردند:** «پرسیدند از او چون است کی مردمان عیبها خویش دانند و با صواب نگردند.»<sup>۱۴</sup> (عثمانی، ۱۳۷۹، ص ۷۹).

قید

**فرا به جای فردا:** «لقمن گفت: ای خواجه تو ندانسته‌ای که امروز معصیت کاری فرا<sup>۱۵</sup> بهشت نروید؟» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۸۳۹):  
 گردگاه<sup>۱۶</sup> به جای گردندگاه، در ترجمه مَصْرِفاً (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۷۵، قرآن ۹۱).

واژه مرکب

**هرو به جای هردو:** «بشری و یسار هرو جهد کردند یوسف را علیه السلم برکشیدند.» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۴۳۰):

«این سورت به آخر عهد رسول آمد و آخر عمر او، و ابوطالب در ابتدای اسلام فرمان یافت این هرو<sup>۱۷</sup> اتفاق است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۵۷).

وجه مشترک در شواهدی که ذکر شد، این است که صامت دندان‌ی و انسدادی d پس از صامت لثوی و زنشی r قرار گرفته و سپس حذف شده است. به نظر می‌رسد صامت r باعث حذف همخوان d شده باشد.

گفتنی است که تبدیل rd به r در زبان‌های کهن ایرانی نیز به چشم می‌خورد. گروه rd فارسی باستان در فارسی میانه ترفانی I و r شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، صص ۱۵ - ۱۶)

ج ۱، ص ۳۵، سطر آخر:

م: «بفرستاد خدای پیغامبران را مژگان‌دهندگان و بیم‌کنندگان»<sup>۱۸</sup>

ت: بفرستاد خدای پیغامبران را مژدگان‌دهندگان و بیم‌کنندگان. تحول واژه مژدگان به مژگان سه بار در دو نسخه‌بدل



دیده می‌شود:

گیلکی: خو (XU) (ستوده، ۱۳۳۲، ص ۹۴)؛

لارستانی: خت (XOT) (اقتداری لارستانی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۸) در

فارسی: خودت؛

لری: خوت (XOT) (ایزدپناه، ۱۳۸۱، ص ۹۲) در فارسی: خودت.

ج ۱، ص ۴۱، سطر ۱۴:

م: «وانبریده باشید [یعنی اولم تفرضوا] ایشا بازبریده‌ای»<sup>۳۳</sup>

ت: وانبریده باشید [یعنی اولم تفرضوا] ایشان را باز بریده‌ای

...

به کار رفتن «ایشا» به جای ایشان درست است. درباره حذف

Π دکتر علی‌اشرف صادقی می‌نویسد: «بعد از مصوت‌های بلند عنصر

دندانی Π به تدریج ضعیف و بعداً حذف شده، ولی ویژگی دماغی

آن به مصوت قبل از خود منتقل شده است.» (رک. صادقی، ۱۳۸۳،

ص ۷) در صفحات دیگر این کتاب واژه‌های دیگری که مشمول

این تحول آوایی شده‌اند و مصحح آنها را به حاشیه برده است، دیده

می‌شود ما در اینجا آنها را به ترتیب الفبایی ذکر می‌کنیم:

آ به جای آن (ج ۱، ص ۲۵۲، ج ۲، صص ۹۹۲ و ۱۱۹۴) / آشیا

به جای آشیان (ج ۱، ص ۳۵۵) / آ به جای ان (= آن) (ج ۱، صص

۵۱ و ۵۶۹، ج ۲، ص ۶۶۳) / ایسا به جای ایشان (ج ۱، ص ۷۹) /

ایشا به جای ایشان (ج ۱، صص ۴۱، ۵۰، ۹۴، ۱۴۲، ۲۰۸) / بیرو به

جای بیرون (ج ۲، ص ۶۲۹) / شا به جای - شان (ج ۱، ص ۱۷۴) /

ناخورش به جای نان‌خورش (ج ۲، ص ۶۸۶) / نانویسندگا به جای

نانویسندگان (ج ۱، ص ۸۹).

یادآوری این نکته ضروری است که در این متن واژه‌هایی که

مشمول این تحول شده‌اند و به حاشیه منتقل نشده‌اند، نیز دیده

می‌شود:

ای جای به جای این جای (ج ۱، ص ۴۴۰) / پیشاروز به جای

پیشان‌روز (ج ۲، ص ۷۷۷) / شباروز به جای شبان‌روز (ج ۱، صص

۹، ۱۶۶، ۲۳۶، ۳۶۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۹۹ و ...) / ناجوامردی به جای

ناجوانمردی (ج ۲، ص ۸۴۰) / نگوسار به جای نگون‌سار (ج ۱، صص

۱۴۳، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۸۲، ۵۰۱ و ...).

درباره افزودن «را» باید گفت در بسیاری از متون قدیم در

کنار مفعول «را» دیده نمی‌شود در متن همین کتاب نیز به کرات

دیده شده است. بنابراین، افزودن آن لزومی ندارد. اینک چند مثال

از همین متن:

«گفتم یا مالک، درکات دوزخ بمن نمای» (ترجمه و قصه‌های

قرآن، ج ۱، ص ۵۵۴) // «با نامه تازیانه‌ای فرستاد ... تا عقل وی

تجربت کند» (همان، ص ۵۹۲) // «چون کسری بکشند ولایت

شوریده گشت» (همان، ج ۲، ص ۸۲۹).

ج ۱، ص ۶۷، سطر آخر:

م: «پسر گفت من ده هزار زیادت بدهم و خواب پدر شوریده

نکنم.»

ت: پسر گفت: من ده هزار زیادت بدهم و خواب پدر شوریده

نکنم.

واژه «هزار» به صورت «هزا» در متون کهن فارسی دیده

می‌شود و در گویش‌های زنده کنونی همچون تاتی و هرزنی و تالش

لنکران با حذف r به شکل hazo کاربرد دارد.

«او لوا بر بام کعبه بزند و او را شصد هزا<sup>۳۴</sup> پَر باشد» (ابوالفتوح

رازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵۰)؛

«در یک ساعت هفتاد هزا<sup>۳۵</sup> هلاک شدند» (برگردانی کهن از

قرآن کریم، ص ۷).

ج ۱، ص ۹۸، سطر ۵:

م: «مخوید ربوا را افزونیاها بر افزوده‌ها»<sup>۳۷</sup>

ت: مخورید ربوا را افزونیاها بر افزوده‌ها

واژه «مخوید» ظاهراً «مخوید» است. حذف صامت r از واژه

«خورد» در برخی متون دیده شده است:



## بعضی واژه‌ها مشمول برخی تحولات آوایی شده است و مصححان به سبب در نظر نگرفتن آن تحولات، به اشتباه واژه را به حاشیه برده‌اند

### ج ۱، ص ۱۴۶، سطر ۱۷:

م: «کی خواهد بود بریشان نگاه‌وانی و کارانی؟»<sup>۳۵</sup>

ت: کی خواهد بود بریشان نگاه‌وانی و کارانی؟

در بسیاری از واژه‌ها وقتی دو صامت یک‌سان یا هم‌مخرج کنار هم قرار می‌گیرد یکی از آن دو صامت، حذف می‌شود، این حذف در همین متن و دیگر متون کهن فارسی شواهد فراوانی دارد که برای نمونه چند مورد از آنها نقل می‌شود:

بسیاراً به جای بسیار را (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۴۴) / دوستر به جای دوست‌تر (همان، ص ۱۹۳) / کاران به جای کارران (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۱۴، حاشیه) / هرروز به جای هرروز (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷) / هلا کنید به جای هلاک کنید (همان، ج ۴، ص ۸۵۷) / هیچیز به جای هیچ چیز (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، صص ۷۸، ۳۶۷، ۴۹۶ و ۵۱۶).

### ج ۱، ص ۱۶۷، س ۱۰:

م: «ای شما که برویدگانید، حلال مدارید نشانهای خدای را

[عَزَوَجَلْ] و نه ماه سکمند»<sup>۳۶</sup>

ت: ای شما که برویدگانید، حلال مدارید نشانهای خدا را

[عَزَوَجَلْ] و نه ماه شکمند.

با توجه به این که کاتبان در روزگار گذشته در گذاشتن نقطه اسماک می‌کردند، باید بگوئیم تغییر کلمه «سکمند» به «شکمند» درست است اما، تغییر آن به «شکمند» ضروری نیست. واژه «شکومند» دستخوش دو تحول شده است، یکی از این دو تحول، تخفیف مصوت بلند به مصوت کوتاه است که در صفحات دیگر همین کتاب نمونه‌هایی از این ویژگی دیده می‌شود: بازشکپیدن (ج ۲، ص ۱۰۹۷)؛ شُکه دارید (ج ۲، ص ۱۰۶۶)؛ شُکه داشتند (ج ۱، ص ۲۶۲)؛ شکمند (ج ۲، صص ۶۶۷ و ۱۰۶۹).

تحول دوم حذف صامت h است. در مطالب مربوط به صفحه

«گفت: بارخدا یا این درویش کجا رفت زمینش فروبرد یا گرگش

بخود»<sup>۳۸</sup> (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۵، ج ۱۸، ص ۲۳۶) // «من و او از آن دو نان یکی نیک بجای بخودیم»<sup>۳۹</sup> و از یکی نیمه آن.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۲۳۲) // نَطْعُمُكُمْ: خودنی<sup>۴۰</sup> می‌دهیم (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۲۳، قرآن ۸۰) // صَغِيرَةً: خود<sup>۴۱</sup> (همان، ج ۳، ص ۹۳۲، قرآن ۵۶) // يَبْخُلُونَ: تنگ‌دلی کنند او خُورد نگرشی کنند<sup>۴۰</sup>، ... خودنگرشی و تنگ‌دلی کنند<sup>۴۰</sup> (همان، ج ۴، ص ۱۶۴۷، قرآن ۴۰) // «دید هفت گاو فربه که بخودند»<sup>۴۲</sup> شان هفت گاولاغر.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۵۴).

### ج ۱، ص ۱۴۶، سطر ۱۳:

م: «آن گاه که می‌بسگالند بشب آنچه نپسندند از گفتار»<sup>۳۳</sup>

ت: آن گاه که می‌بسگالند بشب آنچه نپسندند از گفتار.

تحول آوایی که در «نپسندند» رخ داده است حذف صامت d است. صامت دندانی d در بسیاری مواقع در کنار صامت n حذف می‌شود. به عبارت دیگر nd به n خلاصه می‌شود. می‌دانیم که صامت‌های d و n هر دو دندانی هستند با این تفاوت که d انسدادی است و n خیشومی. این تحول در برخی واژه‌های متون کهن و بعضی گویش‌ها دیده می‌شود:

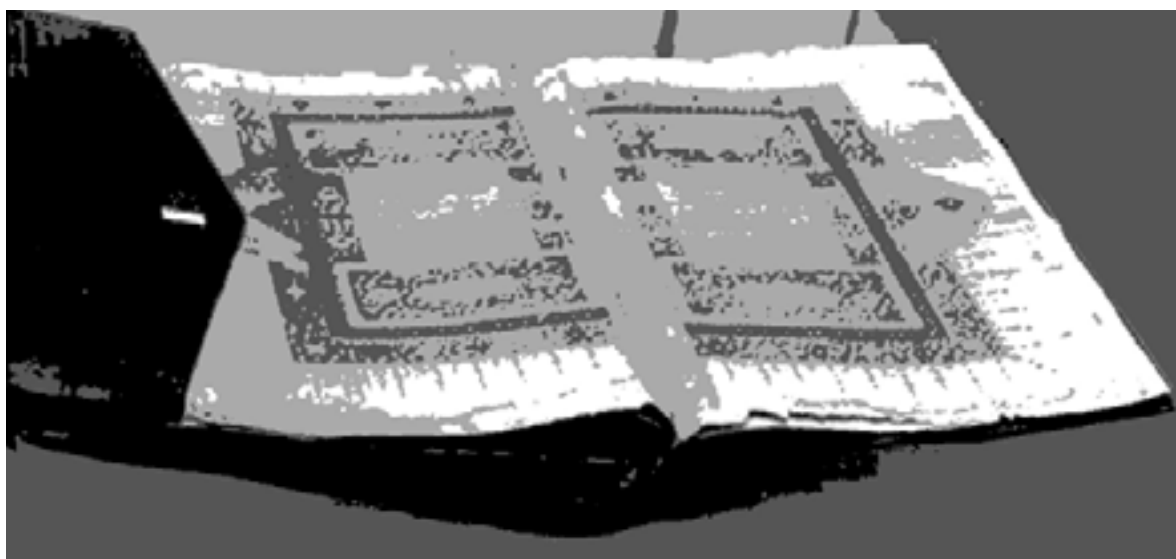
انگيختن به جای انگيختند، در ترجمه آثاروا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۵۶، قرآن ۱۳۸)؛

پیونگاه به جای پیوندگاه، در ترجمه بنان (همان، ص ۳۶۴، قرآن ۸۰)؛

سوغنها به جای سوغندها، در ترجمه ایمان (همان، ص ۳۲۱، قرآن ۱۲۷)؛

گنپیر به جای گندپیر (یا گنده‌پیر)، در ترجمه عَجُوزاً (همان، ج ۳، ص ۱۰۰۷، قرآن ۹۱)؛ و اکنون چند مثال از گویش‌های زنده امروزی:

واژه گویشی	واژه فارسی	نام گویش	نام کتاب	شماره صفحه
Pas-mana	پس مانده	لری	فرهنگ لری	۵۵
Xana	خنده	لری	فرهنگ لری	۹۲
Ganom	گندم	لارستانی	لارستان کهن و فرهنگ لارستانی	۴۲۶
Henuna <sup>۳۴</sup>	هندوانه	بختیاری چهارلنگ	واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ	۲۸۴



قرآن‌های ۳ و ۱۰۰) // تشنه به جای تشنگی (لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «تشنه» // خشک به جای خشکی (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۱۴) // زشته<sup>۴۱</sup> به جای زشتی‌ها، در ترجمه القباح (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۹۱).

در جلد دوم ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۷۰۵، سطر ۱۱ یک بار دیگر کلمه به صورت «تاریک‌های» به جای تاریکی‌هایی در ترجمه ظلمات آمده است. نکته قابل ذکر دربارهٔ این واژه به کار نرفتن صامت میانجی است. در برخی متون کهن صامت میانجی «ء» و «ی» در جایگاهی که امروزه ما آنها را تلفظ می‌کنیم، به کار نرفته است. دکتر علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰، ص ۴۶) عقیده دارد «به احتمال قوی یک همزه لرزشی به عنوان صامت میانجی به کار می‌رفته است که کاتبان، به علت ضعیف بودن تلفظ آن، آن را درخور ضبط ندیده‌اند.» برای شواهد بیشتر رجوع کنید مسائل تاریخی زبان فارسی، ص ۴۶.

#### ج ۲، ص ۶۶۷، سطر ۱:

م: «زیور برمی‌کنند ایشان را دران [بهشت] از دستورنجهای از زمرّصع بمروارید.»

ت: زیور برمی‌کنند ایشان را دران [بهشت] از دستورنجهای از زر مَرّصع بمروارید  
با توجه به اینکه این کلمه به‌جز شاهد فوق سه مرتبهٔ دیگر در همین متن [ص ۹۱۰ (به صورت دستورنج) و در صص ۱۰۲۳ و ۱۲۷۴ به صورت دسورنج<sup>۴۲</sup>] و برخی متون کهن دیگر دیده می‌شود، ابقای آن در متن لازم است. این واژه علاوه بر صورت دستورنجن به صورت‌های دست‌افرنج، دست‌اورنج، دست‌برنج، دست‌تورنج، دست‌فرنج، دستورنج و دستونج در متون دیگر دیده شده است<sup>۴۳</sup>:

دست‌افرنج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۷۷، ج) // دستاورنج<sup>۴۴</sup> (همان، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۳۰۸، ج) // دست‌اورنج (فرهنگنامهٔ

۳۶ دربارهٔ حذف h پس از مصوت بلند شواهدی نقل شد. در اینجا شاهد حذف h پس از مصوت کوتاه هستیم که نظایر آن در متون کهن یافت می‌شود:

دیک به جای ده‌یک، در ترجمه معشار (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۹۰، قرآن ۱۱۴) // سپرها<sup>۴۵</sup> به جای سپرها، در ترجمه الافلاک (تفلیسی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۲۷۹) // سمناک (در عبارت سمناک شدن) به جای سهمناک، در ترجمه الافطاع (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۵۸، حاشیه، نسخه بدل‌های «ب» و «د» // شک (در عبارت شک داشتند او را) به جای شکه، ترجمه عزروه (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۳۵۰، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۸۱۵، سطر ۱۳) // شکمند (در عبارت مزگت شکمند) به جای شکهمند، در ترجمه حرام (همان، ج ۵، ص ۳۳۹۴، حاشیه، نسخه بدل «مغ»، مربوط به ج ۲، ص ۹۱۲، سطر ۶) // کنانه (در عبارت کنانه آزادکرده) به جای کهنانه، در ترجمه العتیق (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۰۵، قرآن‌های ۲ و ۳۰) و نیز در ترجمه القَدیم (همان، ج ۳، ص ۱۱۴۷، قرآن ۵۵) // مهربان<sup>۴۶</sup> به جای مهربان، در ترجمه الحفی (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۲۲۷، حاشیه، نسخه بدل «ب»).

#### ج ۱، ص ۲۰۸، سطر ۵:

م: «بیافرید تاریکها [یعنی کفر] و روشنائی [یعنی ایمان].»<sup>۴۷</sup>  
ت: بیافرید تاریکیها [یعنی کفر] و روشنائی [یعنی ایمان].  
به کار فتن «تاریکها» به جای «تاریکیها» صحیح است، حذف ی از حاصل مصدر و در نتیجه مشابهت حاصل مصدر و کلمهٔ پایه‌اش در متون فارسی نظایری دارد (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۳۰). نمونه‌هایی از این کاربرد عبارتند از:

بی‌نیاز<sup>۴۸</sup> به جای بی‌نیازی، در ترجمه الغناء (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۵۵) // تاریک به جای تاریکی، در ترجمه الظلمة (البخارائی، ۱۳۶۵، ص ۹، حاشیه، نسخه بدل «م») و نیز تاریکها به جای تاریکی‌ها، در ترجمه ظلمات (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۳، ص ۹۸۲،

قرآنی، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن (۹۴) / دست‌برنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۳) / دست‌برنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۴، قرآن ۵۵) / دست‌تورنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۱۳۸) / دست‌فرنج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۰۴) / دست‌تورنج (همان، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۳۱۵؛ همان، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۰۴، ج؛ همان، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۶۳؛ همان، ۱۳۷۵، ج ۲۰، ص ۸۷، ج؛ فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۸۴) / دست‌تورنج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۷۷؛ قرآن ۵۵۶ (مکتوب درری)، ص ۶۲۱).

### ج ۲، ص ۶۹۴، سطر ۱۷:

م: «و بگو [یا محمد] ای بارخدای من باداست می‌خواهم بتو از وسوسه‌های دیوان»<sup>۴۵</sup>  
ت: و بگو [یا محمد] ای بارخدای من بازداشت می‌خواهم بتو از وسوسه‌های دیوان.

با توجه به این که بعضی کاتبان در گذاشتن نقطه حروف امساک می‌کردند و کلمات را با حداقل نقطه می‌نوشتند، واژه «باداست» باید به صورت «باداشت» در متن ثبت شود. درباره این واژه گفتنی است حذف [Z] پس از مصوت بلند در متون کهن فارسی و در برخی گویش‌ها نیز دیده می‌شود. حذف [Z] جز شاهد فوق سه بار دیگر در ترجمه و قصه‌های قرآن دیده شده است:

باکست<sup>۴۶</sup> به جای بازگشت (ج ۲، ص ۷۰۵) / باکشاد<sup>۴۷</sup> به جای بازگشاد (ج ۲، ص ۷۹۲) / هنوز<sup>۴۸</sup> به جای هنوز (ج ۱، ص ۷۱).

شواهدی که از متون دیگر فراهم آمده‌اند عبارتند از: پشی، به جای پشیز (خلف تبریزی، ج ۱، ذیل پشی) / رو، به جای روز (برگردانی کهن از قرآن کریم، ص ۵۰۶) / نیامند، به جای نیازمند (تفسیر قرآن مجید (مشهور به کمبریج)، ج ۲، ص ۲۲۱) / واداشت<sup>۴۹</sup>، به جای وازداشت (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۵۸). این قاعده در برخی گویش‌ها نیز یافت می‌شود:

در گویش بختیاری چهارلنگ کلمات امرُو (amru) به جای امروز و دیرُو (diru) به جای دیروز دیده می‌شود. در گویش خوانساری امروز به صورت (emru) و روز به صورت (ru) و نماز به صورت (nomâ) کاربرد دارد. واژه امروز دردوانی امرُو (omru) تلفظ می‌شود. واژه هنوز در سیستانی به صورت انُو (anu) گفته می‌شود. در قم، امروز و دیروز به صورت emru و diru تلفظ می‌شود. در لارستانی پیاز به صورت پیا (piyâ) کاربرد دارد. در

هرزنی نیز روز به صورت (ru) دیده می‌شود.

### ج ۲، ص ۷۹۳، سطر ۸:

م: «گاه گاه دلش بگرفتید د صحبت خلق»

ت: گاه گاه دلش بگرفتید در صحبت خلق.

واژه «در» در برخی متون با حذف I به صورت «د» به کار رفته است. مصوت کوتاه قبل از I در حذف این صامت پایانی مؤثر است و اینک چند مثال:

د خانه به جای در خانه (تفسیر شتقشی، ص ۱۱۱) / د گور به

جای در گور (همان، ص ۱۶۲) / د گمراهی به جای در گمراهی

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۱۷۶) / دنگر به جای

درنگر (تفسیر شتقشی، ص ۱۸۹).

گفتنی است که حذف I از واژه «در» در لهجه بخارائی نیز به چشم می‌خورد. به گفته دکتر رجایی بخارائی این حذف در لهجه روستائیان مشهد نیز وجود دارد با این تفاوت که دال باقی مانده مکسور تلفظ می‌شود: د خاک (de-xâk). (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵، صص ۸۵ - ۸۶).

### ۱-۲. اضافه

«گاهی تحت شرایطی یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار اضافه می‌شود، این فرآیند را اضافه می‌خوانیم.» (حق شناس، ۱۳۷۸، ص ۱۵۹).

### ۱-۲-۱. اضافه شدن صامت غیراشتقاقی به واژه:

#### ج ۱، ص ۱۲۷، سطر ۷:

م: «اگر باشند ورثه زنان [یعنی دختران] افزون از دو ایشان را

بود دور برخ از آنچه بازگذاشت»<sup>۵۱</sup>

ت: اگر باشند از ورثه زنان [یعنی دختران] افزون از دو ایشان را بود دو برخ از آنچه بازگذاشت.

ظهور [r] غیراشتقاقی در زبان‌های ایرانی و غیرایرانی دیده شده است. بافتیابی که در آنها [r] غیراشتقاقی اضافه می‌شود، عبارتند از: بافت بعد از مصوت (کوتاه یا بلند)، بافت بعد از صامت‌های لثوی و دندانی و تیغه‌ای (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۳). در ترجمه و قصه‌های قرآن، غیر از شاهد مذکور، [r] زائد در واژه دیگری نیز به چشم می‌خورد:

«همه را کالار می‌ستدندی» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲،

ص ۱۰۸۸، حاشیه، نسخه بدل «پ»).





ج ۱، ص ۱۵۶، سطر ۱۰:

م: «هر که ننگ دارد از بررستش او»<sup>۵۲</sup>.

ت: هر که ننگ دارد از پرستش او.

از آنجا که در بسیاری کتاب‌ها کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند می‌توان این کلمه را «پررستش» نوشت، و دربارهٔ اضافه شدن یک ۲ به کلمه، مواردی دیگر را در متون سراغ داریم: ابریشم کاران (در عبارت چرخک ابریشم کاران)، به جای ابریشم کاران، در ترجمه الشَّهْرَق (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۷۵، حاشیه، نسخه بدل «د»):

برریدن به جای بریدن (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۶۹) در تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۷۰۰ آمده است: «جفای خلق شفقتش را نبراند»<sup>۵۳</sup>.

بزرگ‌وارتر به جای بزرگ‌وارتر<sup>۵۴</sup> (تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۶۷۷):

پذیرفتن، به جای پذیرفتن (طوسی، ۱۳۴۲، ج ۱، حاشیه، ص ۲۰۰):

پذیرفته، به جای پذیرفته (همان، حاشیه، صص ۲۷۱ و ۳۱۷):

درگذرانیدیم به جای درگذرانیدیم، در ترجمه جاوَزنا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۰۴، قرآن ۱۰۶):

در رنگ کننده به جای درنگ کننده (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۱۶، حاشیه، نسخه بدل «لن»، سطر ۱۷، در کتاب به اشتباه سطر ۷ آمده است):

دستوررنجن به جای دستورنجن (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۱۶، حاشیه، نسخه بدل «لب»):

راهگذریان به جای راهگذریان، در ترجمه اِبْنِ السَّبِيل (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۳۸، قرآن ۷۴):

فرزندان به جای فرزندان، در ترجمه ذُرِّيَّة (همان، ج ۲، ص ۷۵۰، قرآن ۱۰۶):

گرد بگردن به جای گرد بگردن، در ترجمه الدَّمَلَكَةُ (تفلیسی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۲۶۶):

ج ۱، ص ۲۱۱، سطر ۱۴:

م: «کرده‌ایم ما بردلهای ایشان پوششهایی [ازنکرت] تا دردناوند آن را»<sup>۵۵</sup>.

ت: کرده‌ایم ما بردلهای ایشان پوششهایی [ازنکرت] تا درنیاوند آن را.

افزوده شدن صامت غیراشتناقی [d] پس از صامت [t] در برخی متون کهن و در واژه‌هایی با هویت دستوری متفاوت دیده می‌شود. بنابراین ابقای «دردنیاوند» به جای «درنیاوند» لازم است.

اسم:

بخورد، به جای بخور:

الکباء: بخورد و نوعی ازعود و دخنه. (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۵۱۳، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

جاوردشیر، به جای جاوشیر:

«جاوردشیر نوعی است از ادویه نباتی که او را به لغت پارسی گاوشیرگویند» (ترجمه فارسی صیدنه بیرونی، به نقل ازصادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۲). در کلمه «جاوشیر» بعد از مصوت یک [t] زائد اضافه شده است<sup>۵۶</sup>. دکترعلی اشرف صادقی می‌نویسد: «جالب صورت جاوردشیر در بعضی از نسخ فارسی صیدنه است که بعد از [t] زائد در آن یک [d] زائد نیز پیدا شده است. (همان، ص ۱۲):» سترده، به جای ستره در ترجمه المَوْسَى<sup>۵۷</sup> (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۸۶، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

سرد، به جای سرد:

قَوْمٌ فَوْضَى<sup>۵۸</sup>: مردمان آمیخته بی‌سرد. (همان، ج ۱، ص ۴۸۰، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

حرف اضافه:

درد، به جای در در ترجمه فی:

## تلفظ و کتابت و کاربرد برخی واژه‌ها، تحت‌تأثیر ریشه کهن آنها، با تلفظ و کتابت و کاربرد امروزی متفاوت است و به سبب بی‌توجهی به ریشه کهن، صورت صحیح آنها به حاشیه منتقل شده یا یکنواختی درباره آنها رعایت نشده است

زناکنندگان و پلیدکاران باشید وَلَا تُتَّخِذِي أَعْدَانٍ: و نه گیرندگان  
دوستان. (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۱۸۰، حاشیه، نسخه بدل  
«با»، مربوط به ج ۱، ص ۵۳۲، سطر ۷):

### نگردندگان (م: نگردندگان) به جای نگردگان:

«وَرَبَّيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ: و بیاراستیم آن را مگر نگردندگان را شمس  
و قمر و کواکب و انواع عجایب.» (همان، ج ۵، ص ۳۵۶۱، حاشیه،  
نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۲۵۳، سطر ۷).

فعل:

### بازنگردید، به جای بازنگردید:

«زنان را گفت: بازگردی که رحمت بر شما باد زنان جمله  
برفتند. رسول بازنگردید<sup>۶۲</sup> یک زن بر فاطمه بود و نمی‌رفت.»  
(ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۲۷۰):

ببریدند، به جای ببریدند در ترجمه تَقَطَّعُوا<sup>۶۴</sup> (فرهنگنامه قرآنی،  
ج ۲، ص ۵۳۲، قرآن ۴۳):

### بدرید، به جای بدرید:

«بازخانه آمد و جامه را بدرید و پلاس درپوشید.» (سورآبادی،  
۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۰۷۰، حاشیه، نسخه بدل «با»، مربوط به ج ۱،  
ص ۳۳۹، سطر ۱۸):

### بردکند، به جای برکند:

«توانگر مال‌دار پیشانی از درویش فراهم کشد و پهلو از ایشان  
بردکند.» (همان، ج ۵، ص ۳۴۰۳، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط  
به ج ۲، ص ۹۲۹، سطر ۱۴):

### بردمیدن، به جای برمیدن:

«و اگر برسد شما را سختی و زیانی اندر دریا گم شود آن را که  
می‌پرستید - مگر خدای راخوانند، چون برهاند شما را از دریا سوی  
خشکی برمدید شما»<sup>۶۵</sup> (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۰۲):

### برنگردیدندی، به جای برنگردیدندی:

«مردم چون برنگردیدندی میان آسمان و زمین دودی  
دیدندی.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۲۰۸، حاشیه،  
نسخه بدل «گا»):

### دردشد، به جای درشد:

قَرَّ: زرف درد شد.<sup>۶۶</sup> (ادیب نطنزی، ۱۳۸۰، ص ۴۶۲):

### فراگردیدی، به جای فراگردیدی:

«می‌گوید: ای محمد تو آفتاب بینی در وقت برآمدن. تَزَاوَر،

ایشان را بود مژگان در <sup>۶۹</sup>مَرگ وَ فِي الْآخِرَةِ: «درد کور بود  
که او را گویند نَم نومة العروس.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص  
۳۴۴۶، حاشیه، نسخه بدل «هد»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۲۳):  
«قَالَ بَلَّ سَوَّ لَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً گفت یوسف مرا گرگ  
نخورد، لیکن تنها شما درد<sup>۶۷</sup> دل‌های شما این کار ناخوب را آراسته  
کرد.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۴۶، سورة یوسف، آیه ۱۸).

### حرف اضافه مرکب:

### فردود، به جای فرود:

«و دور شوم از شما و آنچه می‌خوانی از فردود خدای.»<sup>۶۸</sup>  
(ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۸۴، حاشیه شماره ۵،  
نسخه بدل‌های «آب»، «آج» و «لب»):

صفت:

### بخشایش گرد، به جای بخشایش‌گر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: به نام ایزد بخشاینده و بخشایش‌گر  
(م: بخشایش‌کرد). (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۳۰):  
پرویزن گرد (م: پرویزن کرد)، به جای پرویزن‌گر، در ترجمه الغزبالی  
(دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۴۵۴، حاشیه، نسخه بدل «د»):

دوک گرد (م: دوک کرد)، به جای دوک‌گر:

الطَّرِيدَةُ: فرزند دوم - وناوک دوک کرد و تیرکن. (همان، ج ۱،  
ص ۴۰۸، نسخه بدل «د»):

در دیده شده، به جای دریده شده در ترجمه قُدَّ<sup>۶۹</sup> (فرهنگنامه  
قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۴۲، قرآن ۱۱۹).

### دیده‌ورد، به جای دیده‌ور:

«گر دیده‌ورد گردند و بدانند که ایشان - یعنی آن دو تن که  
آن سوگند بخوردند - سزاوار بزه گشتند که خیانت کرده‌اند...»<sup>۶۳</sup>  
(سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۲۴۲، حاشیه، نسخه بدل «هن»،  
مربوط به ج ۱، ص ۶۲۰):

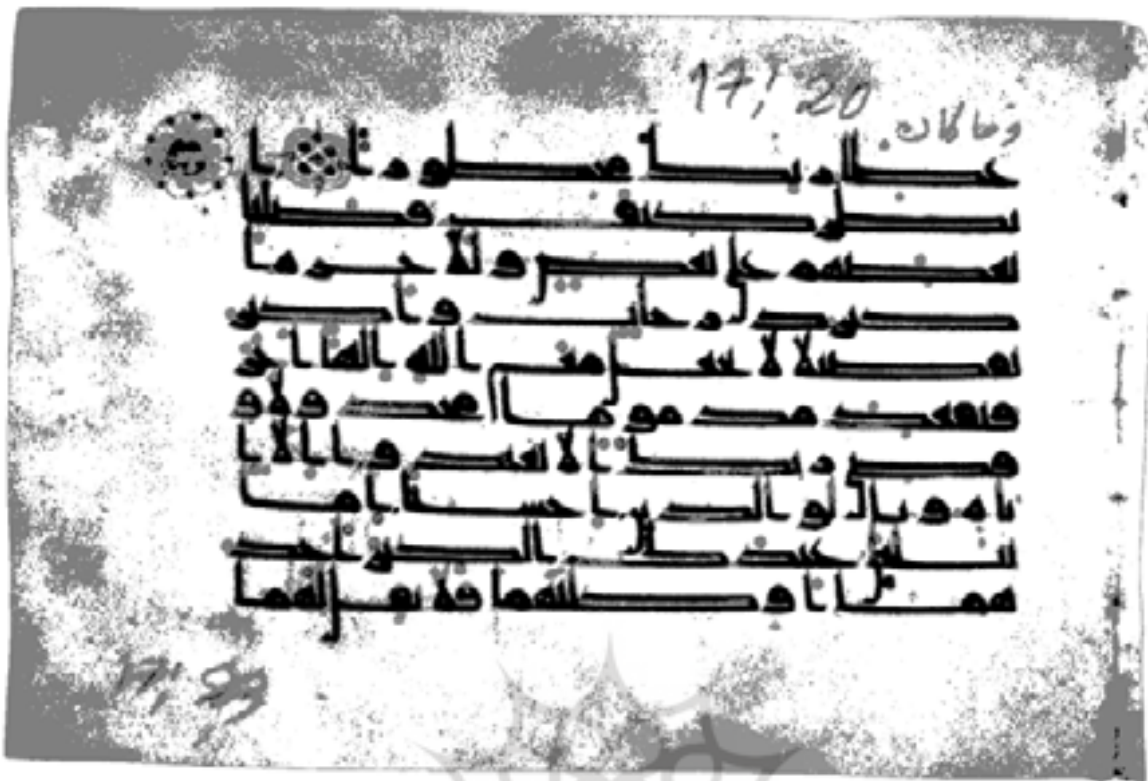
کردکننده (در عبارت بانگ کردکننده)، به جای کرکننده، در  
ترجمه الصَّاحَةِ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۱۲، قرآن ۱۱۴):

### گردگن، به جای گرگن:

«از میان گل و حَرّ اوهفت گاف برآمدند لاغر و گردگن‌موی،  
خاک‌رنگ» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۹۵):

### گیرندگان (م: کیرندگان)، به جای گیرندگان:

«مُحْصِنِينَ: زن‌داران و نهفتگان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ: نه



می گوید غنه شدگی مصوت به علت مجاورت با m پیش آمده است. در مثال مورد نظر ما نیز چنین تحوّل رخ داده است. این تحوّل در واژه‌های بران ماهید (= برآماهید) و نیرون مند (= نیرومند) نیز دیده می‌شود:

«سموم او را بزد هفت‌اندام او سیاه گشت و بران ماهید<sup>۶۷</sup> چون گاو ی هر چه آن عظیمتر» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۱)؛  
 قوی: نیرون مند شده (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۷۵، قرآن ۱۱۳)؛  
 سنشد: نیرون مند گردانم (همان، ج ۴، ص ۱۵۱۴، قرآن ۱۲۸).

### ۱-۳. تخفیف

منظور از تخفیف کوتاه شدن مصوت بلند است.

ج ۱، ص ۸۶، سطر ۱۳:

m: «بردارنده‌ام تر سوی خود»<sup>۶۸</sup>

t: بردارنده‌ام ترا سوی خود.

کاربرد «ر» به جای «را» در برخی متون کهن فارسی دیده می‌شود و تلفظ آن احتمالاً «ر» (ra) یا «ری» (ri/e) یا «ر» (r) و شاید «ر» (ru/o) بوده است. (صادقی، ۱۳۸۵، ص ۳۵۲).

این ویژگی در تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۳، ص ۲۹۳ و ج ۱۷، ص ۳۲۰ و در تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۴۵۱ و ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۳۲) و تفسیری بر عشری از قرآن مجید، ص ۱۸۷<sup>۶۹</sup> و در چند

ای تترآور، ای، تتمایل که فردا گردیدی<sup>۶۵</sup> از غار ایشان به جانب دست راست.» (ابوالفتح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۲، ص ۳۳۰، حاشیه، نسخه بدل‌های «آج»، «لب»).

نگیرند(m: نکیرند)، به جای نگیرند:

«ایشان یکدیگر را دشمن نگیرند.»<sup>۶۶</sup> (تفسیر قرآن مجید، ج دوم، ص ۱۶۱).

وجه مشترک در شواهدی که [d] غیراشتقاقی به آنها اضافه شده، این است که صامت [d] غیراشتقاقی بعد از صامت [r] قرار گرفته است یا به عبارت دیگر مکان بروز [d] غیراشتقاقی پس از [r] است. نمونه این تحوّل را در کلمه «میرده» merda به جای «میره» به معنی شوهر در گویش لکی می‌بینیم.

ج ۱، ص ۵۱۱، سطر ۱:

m: «جائی بنشست چیزی او را بگزید بران ماسید، برجا بطریقید.»

t: جائی بنشست چیزی او را بگزید برآماسید، برجا بطریقید.  
 دکتر علی‌اشرف صادقی در شماره دوم سال نوزدهم مجله زبانشناسی در مقاله‌ای تحت عنوان «دو تحوّل آوایی در زبان فارسی» درباره پیدایش صامت غنه دندان n پس از مصوت بلند توضیحات مبسوطی داده است و می‌گوید: n زائد نشان‌دهنده مصوت غنه شده است که بعداً به صورت واج مستقلی درآمده است. وی در بخشی از این مقاله درباره واژه‌هایی چون دَنَم (= دم) و آشان‌مندگان (= آشامندگان)

برگ تفسیر قرآن عظیم، ص ۵۴ نیز دیده می‌شود.

### ج ۱، ص ۸۹، سطر ۲:

م: «و گفتند گروه از اهل نامه ...»<sup>۷۰</sup>

ت: و گفتند گروهی از اهل نامه ...

نمونه‌هایی دیگر از این کاربرد (نشان ندادن یای نکره با نشانه خاصی) در صفحات ۱۴۳ و ۲۸۵ و ۳۶۷ و ۴۷۷ و ۹۷۴ و ۹۸۷ همین متن دیده می‌شود و مصحح واژه‌های گروه، ساعت، کزند و مرد را به گروهی، ساعتی، گزندی و مردی تغییر داده است. در این باره باید گفت متن صحیح است. یای نکره مجهول است و در برخی نسخه‌های مکتوب قرن چهارم و پنجم نشانه خاصی برای یای مجهول وجود داشته و آن به صورت «ی» بوده است که در بالای آن الف مدی کوتاه وجود داشته است و نمونه‌های آن را در تفسیر قرآن پاک بدین شکل «ی» می‌بینیم؛ اما گاهی اوقات این نشانه وجود نداشته و آن را با علامت کسره نشان می‌دادند و این نشان می‌دهد که در بعضی مناطق یای نکره (ع) مخفف می‌شده و e تلفظ می‌شده است.

در ترجمه و قصه‌های قرآن در موارد بسیاری ما این کسره را می‌بینیم از جمله در صفحات ۲۳۶ (عمود)، ۲۳۹ (قماط)، ۲۳۹ (ماه)، ۲۵۲ (مردمان)، ۲۶۳ (گفتار)، ۲۷۷ (وقت)، ۴۴۲ (خال) و ... در لسان‌التنزیل نیز ما شاهد چنین مواردی هستیم، از جمله در صفحات ۱۳۴ (جوانان) و ۱۸۶ (دوستان). می‌بینیم که در زیر

ج ۱، ص ۱۱۴، سطر ۱۵ (لشکر به جای لشکری)؛

ج ۱، ص ۱۳۸، سطر ۱۳ (گفتار به جای گفتاری)؛

ج ۱، ص ۱۹۴، سطر ۱۴ (به‌روز به جای به‌روزی)؛

ج ۱، ص ۲۷۴، سطر ۲ (پیرمرد به جای پیرمردی)؛

ج ۱، ص ۳۰۴، سطر ۱۱ (تن به جای تنی)؛

ج ۱، ص ۳۴۹، سطر ۱ (قدر به جای قدری)؛

ج ۱، ص ۳۵۷، سطر ۱۳ (قرص به جای قرصی)؛

ج ۱، ص ۴۴۰، سطر ۱۴ (پاس به جای پاسی)؛

ج ۲، ص ۶۵۷، سطر ۷ (جوان به جای جوانی)؛

ج ۲، ص ۶۶۰، سطر ۷ (مرد به جای مردی) ...

آخرین حرف واژه‌ای که به یای نکره متصل می‌شده، کسره آمده است؛ اما در بعضی متون ظاهراً یای مجهول مخفف را فقط در تلفظ می‌آوردند و مکتوب نمی‌کردند. از جمله این متون ترجمه و قصه‌های قرآن (که ظاهراً هر دو شیوه در آن کاربرد دارد) و تفسیر نسفی است. به غیر از شش موردی که ذکر شد ما چند نمونه دیگر را از ترجمه و قصه‌های قرآن می‌آوریم، که مصحح آنها را تغییر نداده است:

در تفسیر نسفی نیز مواردی به چشم می‌خورد:

قوم به جای قومی (ج ۱، ص ۳۱۵) / خشم به جای خشمی

(ج ۱، ص ۳۲۱) / گروه به جای گروهی (ج ۱، ص ۳۲۳) که

مصحح در هر سه مورد متن را تغییر داده است. در تفسیر نسفی

در صفحات ۳۰۸ و ۳۲۸ و ۳۳۴ و ۳۳۷ و ۳۳۹ و ۳۴۹ و ... هم این

نوع استعمال دیده می‌شود. تکرار زیاد این شیوه احتمال خطای

کاتب را کم می‌کند و به نظر می‌رسد کاتب تعمداً علامتی برای

یای مجهول نیاورده است.

### ج ۱، ص ۳۶۶، سطر ۱۳:

م: «باوردارنده‌ای است آن را که پیش این بود و جذا و کردن این

کتابست»<sup>۷۱</sup>.

ت: باوردارنده‌ای است آن را که پیش این بود و جدا واکردن این

کتابست.

در «جذا و کردن» تخفیف *q* به *a* رخ داده است. که در همین متن و

سایر متون نظایر بسیار دارد. در اینجا چند مثال که «وا» به «و» مخفف

شده است آورده می‌شود:

«ای پیغامبر و بزرگوار می‌افزول آن گرویدگان را بخدای و رسول

بر گزارار و جنگ کردن و کافران را»<sup>۷۲</sup> (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص

۵۹۰)؛

«حکم کن میان من و میان ایشان حکمی و برهان مرا و کرا و من

است از مؤمنان»<sup>۷۳</sup> (قرآن قدس، ج ۲، ص ۲۴۱)؛

«پس جدا وکنیم میان ایشان و میان بتان ایشان»<sup>۷۴</sup> (سورآبادی،

۱۳۸۱، ج ۵، ۳۴۴۰، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص

۱۰۱۲)؛

«و مکنی نکاح و زنان مشرکه»<sup>۷۵</sup> (ترجمه قرآن ۵۵۶) (مکتوب در

ری)، ص ۳۲.

در ضمن تغییر «جذا» به «جدا» نیز درست نیست. این کلمه با ذال



معجمه به کار رفته است. دربارهٔ ذال معجمه بنگرید به توضیحات مربوط به صفحه ۸۵۱.

ج ۱، ص ۵۱۶، سطر ۴:

م: «و گفتند آنها که انباز آوردند اگر خواستی خدای ما نپرستیدیم از فرود او هیچیز»<sup>۷۵</sup>  
 ت: و گفتند آنها که انباز آوردند اگر خواستی خدای ما نپرستیدیم از فرود او هیچیز.

با توجه به آن که در بعضی کتابها کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند، می‌توان این کلمه را «نپرستیدیم» نوشت. واژه «پرستیدن» با تخفیف مصوت بلند آ، به شکل «پرستدن» درآمده است که نمونه‌هایی از این تحول را در همین متن و متون دیگر می‌بینیم: افر، به جای آفرید، در ترجمهٔ جعل (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۲، ص ۶۱۳، قرآن ۷۶):

پرستندی، به جای پرستیدندی (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۸۱، حاشیه، نسخه‌بدل «لب»):

پر به جای پیر (همان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵۲، حاشیه، نسخه‌بدل‌های «آب» و «آو»):

نپذرنده، به‌جای نپذیرنده (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۹۲).

ج ۲، ص ۸۶۸، سطر ۱:

م: «رسول گفت بدان که جوش لشکر عدو فرونشست».

ت: رسول گفت بدان که جوش لشکر عدو فرونشست. «فرونشست» با تخفیف مصوت بلند به «فرنشت» تبدیل شده است. نظایر این تحول در همین متن و متون کهن دیگر به چشم می‌خورد:

تخفیف مصوت u (در قدیم ū و ō)

درغ، به‌جای دروغ (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷، حاشیه، نسخه‌بدل «بم»):

رشنایی، به‌جای روشنایی (همان، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۲۲۵، حاشیه، نسخه‌بدل «آن»):

فرآمده، به‌جای فروآمده (تفسیر قرآن مجید، ج ۲، ص ۶۳۲):  
 فراوگندند، به‌جای فرواوگندند:

«آن تیرخون آلود بیاوردند بسوی نمود فراوگندند نمود بدید پنداشت که کاری کرد.» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۰):

فروبرندگان، به‌جای فروبرندگان، در ترجمهٔ الکاظمین (فرهنگنامهٔ



قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۸۵، قرآن ۷۶):

فرتنی، به‌جای فروتنی (همان، ج ۱، ص ۹۰، قرآن ۳۰ و نیز سورهٔ آبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۵۶۹، حاشیه، نسخه‌بدل «لن»):

فرختند به‌جای فروختند، در ترجمهٔ سورهٔ (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۲، ص ۸۹۲، قرآن ۸۰):

فرخورندگان، به‌جای فروخورندگان، در ترجمهٔ الکاظمین (همان، ج ۳، ص ۱۱۸۵، قرآن ۲۳):

فرشکستیم، به‌جای فروشکستیم (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۶۴۱):

فرمانده (در عبارت «فرمانده که هیچ درنیابد»)، به‌جای فرومانده، در ترجمهٔ حسیب (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۲، ص ۶۵۴، قرآن ۴۱):

مرچگان، به‌جای مورچگان (فرهنگنامهٔ قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۴۹، قرآن ۴۶):

می‌دختند، به‌جای می‌دوختند (همان، ج ۴، ص ۱۷۱۵، قرآن ۸۰):

نیرمند، به‌جای نیرومند (همان، ج ۴، ص ۱۶۴۶، قرآن ۸۲).

در لهجهٔ بخارا شاهد حذف «و» در «فروآمدن» و «فروآوردن» هستیم و همهٔ افعال آنها به همین صورت صرف می‌شود این دو فعل در بخارایی fūrāmdan و fūrāvardan تلفظ می‌شود. (رجائی، ۱۳۷۵، ص ۷۹).

۱-۴. اشباع

منظور از اشباع، تبدیل واکه کوتاه به واکه بلند است.

ج ۱، ص ۱۶۱، سطر ۱۰:



## در بسیاری از واژه‌ها وقتی دو صامت یکسان یا هم‌مخرج کنار هم قرار می‌گیرند یکی از آن دو صامت، حذف می‌شود، این حذف در همین متن و دیگر متون کهن فارسی شواهد فراوانی دارد

بسیاری واژه‌های فارسی به چشم می‌خورد؛ مانند: فتیله / پلپته؛ چشمه / جمشه؛ هرگز / هرگز؛ حلقه / حلقه (خانلری، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۲۰).  
 کلمه «سلفه» در تفسیر ابوالفتوح نیز به چشم می‌خورد:  
 «فَيَقُولُ الضَّعْفَاءُ؛ ضعيفان و اتباع و سلفه گویند متکبران را ... ما شما را تَبِع و پَسِرُو بودیم.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۳۵، حاشیه، نسخه‌بدل «آج»).

### ۱-۶. ابدال

«گاهی در یک واژه یک واج به واج دیگری مبدل می‌شود بی آن‌که بتوانیم برای آن در چهارچوب فرایندهای همگونی یا دگرگونی توجهی بیابیم.» (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

### ج ۱، ص ۲۷، سطر ۹:

م: «و آن کشتی که می‌رود در دریا بدانچه **شود** دارد مردمان را»<sup>۷۸</sup>  
 ت: و آن کشتی که می‌رود در دریا بدانچه **سود** دارد مردمان را.  
 سین و شین در موارد بسیاری به یکدیگر تبدیل می‌شوند و نمونه‌های فراوانی از این ابدال را، علاوه بر همین متن، در متون کهن می‌توان یافت.  
 ما در زیر نمونه‌هایی از این موارد را ذکر می‌کنیم:  
 اَنَدَخْشَم به جای اَنَدَخْسَم، در ترجمه آوی (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۱، قرآن ۵۵)؛

بنویش به جای بنویس، در ترجمه اُكْتَب (همان، ج ۱، ص ۲۱۹، قرآن ۶۸)؛

پوشیده به جای پوسیده، در ترجمه رُفَاتًا (لسان‌التنزیل، ص ۱۴۲)؛  
 ترشان به جای ترسان، در ترجمه خَائِفًا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۸۳، قرآن ۷۶)؛

تفشان به جای تفسان، در ترجمه حَامِيَةً (همان، ج ۲، ص ۶۳۸، قرآن ۳۴)؛

دوشتی به جای دوستی، در ترجمه وُدًّا (همان، ج ۴، ص ۱۶۰۲، قرآن ۷۶)؛ و نیز در ترجمه مَحَبَّةً (همان، ج ۳، ص ۱۳۱۸، قرآن ۷۶)؛  
 شیردن به جای سپردن، در ترجمه وَطَأً (همان، ج ۴، ص ۱۶۰۹، قرآن ۳)؛

شکالند (در عبارت همی شکالند به شب) به جای سگالند، در ترجمه يَبِيْتُونَ (همان، ج ۴، ص ۱۶۵۷، قرآن ۹۴)؛

شمانه به جای سمانه، در ترجمه سلوی (همان، ج ۲، ص ۸۶۴، قرآن ۱۰۵)؛

ناشناخته به جای ناشناسنده، در ترجمه مُنْكَرَةً:

م: «در سرای مردی فروآمدند او را **اندوهکن** دیدند.»

ت: در سرای مردی فروآمدند او را اندوهکن دیدند.

تحولی که در این واژه رخ داده است تبدیل مصوت a به ā است که در همین متن و سایر متون زبان فارسی دیده می‌شود. برای نمونه چند واژه نقل می‌کنیم:

آبر به جای ابر، در ترجمه سَخَابًا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۴۶، قرآن ۹۹)؛

آسته (در عبارت آسته خرما) به جای آسته (= هسته)، در ترجمه نَقِيرًا (همان، ج ۴، ص ۱۵۴۲، قرآن ۸۲) و نیز در ترجمه النَّوَى (همان، ج ۴، ص ۱۵۵۷، قرآن ۱۰۶) هم‌چنین در المرقاة صفحه ۱۳۶ پنج بار کلمه آسته به جای آسته آمده است.

آفروختن (در عبارت آفروختن آتش) به جای آفروختن، در ترجمه الحَضُو (بیهقی، ۱۳۶۶، جلد اول، ص ۹۶، حاشیه، نسخه بدل «ما»);  
 و آفروخته (در عبارت آتشی آفروخته) به جای آفروخته، در ترجمه السَّعِير (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۵۵، قرآن ۱۲۲)؛ و نیز در عبارت آتش آفروخته (همان، ج ۲، ص ۸۵۵، قرآن ۱۳۸)؛  
 افسانه‌ها به جای افسانه‌ها ترجمه اساطیر:

«گویند افسانه‌های پیشینگانست» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۴، آیه ۲۴، سوره نحل) نیز در تفسیر ابوالفتوح رازی: «نیست این الا افسانه‌های پیشینگان.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۳۴، آیه ۸۳، سوره مؤمنون) هم‌چنین در قرآن شماره ۴۱ فرهنگنامه قرآنی در ترجمه عِضِينَ آمده است: بهتان و دروغ و افسانه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۲۸، قرآن ۴۱).

### ۱-۵. قلب

«گاهی دو همخوان در ترکیب بر اثر همنشینی جای خود را با هم عوض می‌کنند به طوری که همخوان نخستین جایگاه دومین را می‌گیرد و همخوان دومین به جای همخوان نخستین می‌نشیند. این فرایند را قلب گویند.» (حق شناس، ۱۳۷۸، ص ۱۵۶).

### ج ۲، ص ۹۹۰، سطر ۷:

م: «گویند آن ضعیفان [یعنی سلفه] مرآن کسانی [یعنی قاده] را که گردن کشی کردند ...»<sup>۷۹</sup>

ت: گویند آن ضعیفان [یعنی سفله] مرآن کسانی [یعنی قاده] را که گردن کشی کردند ...

کلمه سفله طی فرآیند قلب به «سلفه» تبدیل شده است. قلب در



«یا ناسپاس باشند بدان نعمتی که داده باشیم ایشانرا»<sup>۸۱</sup> (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۷۱):

«این مقدار بسندست یا آیت فرو گذاشته نیاید.»<sup>۸۲</sup> (نسخه عکسی ترجمه تفسیر طبری که به شماره ۶۲۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. این جمله مطابق صفحه ۱۵۲۸ جلد ششم متن چاپی مرحوم یغمایی است):

«[آنچه بازگردانید خدای بر پیغامبر او از گروه دیده خدای راست و پیغامبر را و خداوندان خویشی را و یتیمان و درویشان و راه‌گزیان، یا نه باشد متداول میان توانگران از شما»<sup>۸۳</sup> (نسخه عکسی ترجمه تفسیر طبری که به شماره ۶۲۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است، مطابق صفحه ۱۸۲۰ جلد هفتم متن چاپی مرحوم یغمایی):

«گفته‌اند یَحْذِرُ حذرکنند به معنی امر است و گفته‌اند معناه حذر می‌کردند یا آخر نبودی ایشان را آنچه از آن می‌ترسیدند و حذر می‌کردند.»<sup>۸۴</sup> (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۱۴۶، حاشیه، نسخه بدل «هد» مربوط به ج ۲، ص ۹۵۶-۹۵۷، سطر ۲۴، در بخش نسخه‌بدل‌ها، در جلد پنجم به اشتباه ذیل سطر ۱۳ آمده است):

«بفرمود فریشته‌ای را یا طایف را از ناحیت شام برگرفت»<sup>۸۵</sup> (همان، ج ۵، ص ۳۵۵۳، حاشیه، نسخه بدل «لن»):

«فَمَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُوَيْدًا زمان ده کافران را اندکی یا بینی که چه کنم با هر یکی.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۵۳، حاشیه، نسخه بدل «ن»)<sup>۸۶</sup>.

«دلهاشان ناشناخته است»<sup>۸۷</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۴).

۲. تلفظ و کتابت و کاربرد برخی واژه‌ها، تحت تأثیر ریشه کهن آنها، با تلفظ و کتابت و کاربرد امروزی متفاوت است.  
ج ۱، ص ۳۰۵، سطر ۱۷:

م: «عائِکَةُ بنت عبدالمطلب عمّة رسول شب بخواب دید که سواری می‌آمدی بر اشتر چون بیطحای مکّه رسیدی آواز دادی که: «یا آل عذرأخرجوا الی مصادعکم» آنگه بر کوه بوقبیس شد همچنان آواز می‌داد یا آل عذر... یا اهل مکّه بشنیدند»

ت: عائِکَةُ بنت عبدالمطلب عمّة رسول شب بخواب دید که سواری می‌آمدی بر اشتر چون بیطحای مکّه رسیدی آواز دادی که: «یا آل عذرأخرجوا الی مصادعکم» آنگه بر کوه بوقبیس شد همچنان آواز می‌داد یا آل عذر... تا اهل مکّه بشنیدند.

کاربرد «یا» در موقعیت «تا» دوبار دیگر در ترجمه و قصه‌های قرآن به چشم می‌خورد، ضمن آن که باید بگوئیم این کاربرد در متون کهن دیگر نیز شاهد دارد:

«بشگفت آید و خوش آید برزگران را [و این مثل علی است رضی الله عنه] یا بگرم آرد بدیشان کافران را.»<sup>۸۸</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۰۷۰):

«لشکر اسلام راه نمی‌یافتند بر خندق یا علی رضی الله عنه در خیبر را برکنند» (همان، ج ۲، ص ۱۰۷۶، حاشیه، نسخه بدل «پ»):

ترا زیان نکند». (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۳۴۳ - ۲۳۴۴)؛ و اکنون شواهدی از متون دیگر می‌آوریم:

«آفریدگار شما دانتر بشما، اگر خواهد رحمت کند شما را **تا** اگر خواهد عذاب کند شما را»<sup>۸۸</sup> (ترجمه تفسیرطبری، ج ۴، ص ۹۰۰)؛  
«گفتند که ما را کار با محمد افتاده است **تا** او را از پشت زمین آواره کنیم یا برداریم.» (همان، ج ۵، ص ۱۰۹۷)؛

«**تا** هلاک کنند ایشانرا بدانچه ساختند، واندر گذارد از بسیاری»<sup>۸۹</sup> (نسخه عکسی ترجمه تفسیرطبری (نسخه کتابخانه سلطنتی) که به شماره ۶۲۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است، این جمله مطابق صفحه ۱۶۴۲ جلد ششم متن چاپی مرحوم یغمایی است.)

«**إِنَّمَا يُعَذِّبُهُمْ وَأَمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ: تا** بدیشان عذاب کند یا توبه دهد ایشان را.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۲۶، حاشیه، نسخه بدل «هد»، مربوط به ج ۲، ص ۹۸۱، سطر ۲. در جلد پنجم به اشتباه ذیل ص ۹۸۰، سطر ۶ ضبط شده است)؛

«من این قرآن آن نه از خویشتن می‌گویم که اگر از خویشتن چنین قرآن می‌گویی بایستی که از پیش در چهل سال عمر آیتی بگفتمی **تا** کسی در آن همه عمر از من دروغی شنیدی.» (همان، ج ۵، ص ۳۴۳۷، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۰۶)؛

همین جمله در نسخه بدل «هد» بدینصورت آمده است: «من این قرآن را نه از خویشتن می‌گویم بایستی که از پیش در چهل سال این بگفتمی **تا** کسی در این همه عمر از من دروغی شنیدی.» (همان، نسخه بدل «هد».)

«وگر بنماییم ترا یا محمد برخی از آنچه هنگام می‌کنیم ایشان را از عذاب ... **أَوْ تَتَوَفَّيْنِكَ: تا** سپری کنم ترا به جان بر گرفتن **فَالْيُنَا مَرْجِعُهُمْ:** با ما است بازگشتن ایشان»<sup>۹۰</sup> (همان، ج ۵، ص ۳۴۴۳، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۱۸، سوره یونس، آیه ۴۶)؛

«ظالمان را که کافر باشند، ایشان را هیچ یاری و یآوری نباشد که پایمردی ایشان کند **تا** عذاب خدای از ایشان دفع کند.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۰۵)؛

در قم نیز «**تا**» در معنی «یا» به کار می‌رود: «شیر تا خط: شیر یا خط؛ گاو گوساله تا فینگیلی (بازی است)؛ پرتاپوچ (بازی است)؛ در گویش سمنانی نیز شیر یا خط شیر تا خط گفته می‌شود.» (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۴۲)؛

در شهر قم نیز «یا» را در موقعیت «تا» به کار می‌برند: «از بنا بر یا قاهان سه کیلومتر است.» (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴)؛

به نظر می‌رسد کاربرد «یا» در موقعیت «تا» به ریشه کلمه «تا» باز می‌گردد. تا (tā) در فارسی میانه tā است و احتمالاً مرتبط است با فارسی باستان yātā «تا، تا این که» در ضمن «تا» در پارتی ya است. (حسن دوست، ۱۳۸۳، ص ۳۱۵)؛

توجه به صورت‌های کهن واژه «تا» ما را به صحیح بودن کاربرد «یا» در جایگاه «تا» رهنمون می‌شود. در ضمن ما در این متن شاهد به کار رفتن «تا» در موقعیت «یا» نیز هستیم. مورد بعدی این نکته را کاملاً نشان می‌دهد.

### ج ۲، ص ۹۱۱، سطر ۳:

m: «فرامن نمائید که چه آفریده‌اند از زمین **تا** هست ایشان را انبازی در آسمانها»<sup>۸۷</sup>

ت: فرامن نمائید که چه آفریده‌اند از زمین یا هست ایشان را انبازی در آسمانها.

به کار رفتن «تا» در موقعیت «یا» در همین متن (صص ۲۴۳، ۵۵۳، ۱۰۵۷ و ۱۰۷۹) و دیگر متون کهن دیده می‌شود. مصحح از بین این چهار مورد صفحه ۱۰۵۷ را به «یا» تغییر داده است ولی بقیه موارد را باقی گذاشته است.

«مگر آنکه باشید دو فرشته [وبقراً ملکین تا باشید دو پادشاه] و **تا** باشید از جاویدان.»<sup>۸۶</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۴۳)؛

«مصطفی گفت علیه السلام توبدین نشان بدانی که کی آن بنده نیک‌بخت بود **تا** بدبخت، ما که اهل زمین ایم بچه نشان بدانیم؟» (همان، ج ۱، ص ۵۵۳)؛

«آنگاه [اسیرگیری و] سخت بندید اسیر را تا آنگاه که منت نهید [بریشان آزادی] و **تا** بازفروشید [ایشان را همچنین می‌کنید]» (همان، ج ۲، ص ۱۰۵۷)؛

«رسول صلی الله علیه مرآن زن را گفت که این چرا کردی. گفت آزمایش ترا کردم، گفتم **تا** ملکی یا رسول؛ اگر ملکای تا هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، و گر رسول‌ای زهر ترا زیان ندارد.» (همان، ج ۲، ص ۱۰۷۹، حاشیه، نسخه بدل «خ».)

جمله بالا در تفسیر سورآبادی چنین آمده است: «رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟» گفت: «آزمایش ترا کردم **تا** ملکی یا رسولی؛ اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، و گر رسولی زهر



ج ۱، ص ۱۰۱، سطر ۱:

م: «ای اشما کی بروید گانید»<sup>۱)</sup>  
ت: ای شما که بروید گانید...

تغییر واژه اشما (= ایشما) به «شما» درست نیست. واژه شما در ترجمه و قصه‌های قرآن یک بار به صورت اشما به کار رفته است (ص ۱۰۲) و ده بار به صورت ایشما. مصححان دو بار اشما را به حاشیه انتقال داده و به جای آن «شما» را نشانده (صص ۱۰۱ و ۲۴۹) و هشت مورد را در متن باقی گذاشته‌اند (صص ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۶، ۴۲۸، ۴۷۶، ۱۰۰۰، ۱۰۰۹ و ۱۱۶۷). گفتنی است که واژه «شما» در پهلوی āšmā (مکنزی، ۱۳۸۳، ۲۷۰) و در پارتی išmāh (بویس، ۱۹۷۷، ص ۲۳) است. بنابراین «ایشما» صورت کهن «شما» است.

ج ۱، ص ۱۱۶، سطر ۲:

م: «و رسول علیه السلام اندوهگین بود بسببی خوابی که دیده بود»

ت: و رسول علیه السلام اندوهگن بود بسبب خوابی که دیده بود در گذشته در بعضی متون کسره اضافه را با «ی» نشان می‌دادند که ظاهراً به ریشه پهلوی آن برمی‌گردد، کسره اضافه در پهلوی آ است. (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲). از جمله متونی که این استعمال را در آنها می‌بینیم ترجمه و قصه‌های قرآن و لسان‌التنزیل است و اینک چند مثال از ترجمه و قصه‌های قرآن:

- ج ۱، ص ۱۲، سطر ۳: گروهی خویش (به جای گروه خویش)؛
- ج ۱، ص ۲۹، سطر ۱۴: روزی واپسین (به جای روز واپسین)؛
- ج ۱، ص ۴۳، سطر ۳: خداوندی افزونی (به جای خداوند افزونی)؛
- ج ۱، ص ۴۸، سطر ۸: سنگی سختی (به جای سنگ سختی)؛

ج ۱، ص ۶۳، سطر ۱۷: لشکری موسی (به جای لشکر موسی)؛  
ج ۱، ص ۷۲، سطر ۱۲: چون سری گربهای (به جای چون سر گربهای)؛  
ج ۱، ص ۱۳۴، سطر ۱۰: هم‌سنگی ذره‌ای (به جای هم‌سنگ ذره‌ای) و...

در لسان‌التنزیل در ص ۴ (زنی وی)، ص ۵۴ (قدمی ترا)، ص ۱۳۹ (اسکندری رومی) و ... شاهد استعمال این شیوه هستیم.

ج ۱، ص ۱۱۷، سطر ۴ و ۵:

م: «عبدالله مسعود گفت رضی الله عنه: از من تا هند بسی نمانده بود تا خلخال او را بگرفتی همی خالد ولید از آن لشکر بیرون زد با پنجاه سوار مبارز»

مصححان روی «همی» شماره زده و در حاشیه توضیح داده‌اند: «چنین است در اصل، و شاید صحیح آن «بگرفتمی» باشد.» به نظر می‌رسد که مصححان «بگرفتی همی» را یک کلمه واحد تصور کرده‌اند؛ حال آن‌که، «بگرفتی» و «همی» از یکدیگر مجزاً هستند. فعل «بگرفتی» در اینجا به جای «بگرفتمی» به کار رفته است. ساخت «بگرفتی» چون ساخت افعال ماضی متعدی در فارسی میانه است. (این‌گونه افعال در زمان ماضی همیشه ساختمان مجهول دارند به این معنی که مفهوم «خوردم» در حقیقت با «بوسیله من خورده شد» بیان می‌شود.) صرف فعل متعدی گفتن با ضمائر متصل چنین است:

۱)	- m guft	به وسیله من گفته شد (گفتم)	- m guft
۲)	- t guft		- t guft
۳)	- š guft		- š guft



## برخی توضیحات مصححان نادرست به نظر می‌رسد، گاهی نیز متن بدون توضیح تغییر داده شده که البته آن تغییر نادرست است.

(در ترجمه مقیم) و نیز لغتِ بایستگی در صفحه ۱۸۵ (در ترجمه قیاما) و در صفحه ۳۳۳ (در ترجمه عدن) باید پایسته و بایستگی خوانده شود؛ همان‌طور که مصححان در صفحات ۶۰۰ و ۹۱۴ (در ترجمه مستقیم) واژه پایسته و نیز در صفحات ۶۰۳ و ۶۲۴ و ۹۵۵ (در ترجمه عدن) کلمه «بایستگی» را با «پ» ضبط کرده‌اند.

نکته دوم آن که مصححان روی «ریش» شماره زده و در حاشیه توضیح داده‌اند: «چنین است در اصل، شاید زیستن در ترجمه قیاما باشد چنانکه در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است.» ظاهراً ضبط درست این واژه «ریش» است. در تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۲۴۹ در تفسیر همین آیه آمده است: «الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»، اَرَادَ قِيَامًا؛ که خدای تعالی قوام شما به آن کرده است ... و قوام کار آن باشد که کار به اوقایم بود، یعنی قوام و ملاک معیشت شما به او بود.» بنابراین صحبت از معیشت است. معیشت و جمع آن معایش در بعضی ترجمه‌های قرآن به زیش<sup>۹۴</sup> و زیش‌ها ترجمه شده است؛ از جمله در ترجمه و قصه‌های قرآن صفحات ۲۴۲، ۵۰۳، ۷۸۲ و در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲.

واژه «ریش» صورت قدیم‌تر «زیش» است که در فارسی میانه متداول بوده است. (مکنزی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۵) این واژه مرکب از (Zī(W) و پسوند īšn - است که در زبان پهلوی با افزوده شدن به ماده زمان حال افعال اسم مصدر می‌سازد. (راستارگویا، ۱۳۴۷، ص ۳۳) این پسوند بیشتر به صورت «-ش» در فارسی دری به کار گرفته شده است. اما نمونه‌هایی نیز از استعمال صورت قدیم‌تر این پسوند می‌توانیم در متون کهن بیابیم همچون خردک‌نگرشن (منوچهری، ص ۱۴)، راست رَوشن (لغت نامه دهخدا، ذیل راست روشن).

### ج ۱، ص ۲۵۲، سطر ۱۳:

م: «می جوئید دران کزّی ...»<sup>۹۵</sup>

ت: می جوئید دران کزّیی ...

خراسان در اصل قلمرو زبان پارتی بوده و زبان فارسی میانه بعدها جانشین زبان پارتی شده است و ما صامت «ژ» را ظاهراً فقط در کلمات پارتی می‌توانیم بیابیم؛ معادل آن در فارسی میانه «ز» است. بنابراین، ما شواهدی در زبان فارسی داریم که با هردو صامت (ژ و ز) به کار رفته‌اند؛ همچون: کزدم و کزدم؛ مزد و مژد؛ دوزخ و دوخ (صادقی، ۱۳۵۷، صص ۱۲۲-۱۲۴) در این متن نیز ما شاهد

بنابراین، معلوم می‌شود ساخت فعل «بگرفتی» همچون افعال ماضی متعدی فارسی میانه است که بقایای آن گاهی در فارسی دری به کار می‌رفته و بعداً از بین رفته است و اما در مورد «همی» باید بگوئیم:

«همی» در اینجا در معنی غیر استمرار و در نقش قیدی و به معنی «ناگهان» به کار رفته که نظایر آن در همین متن و برخی متون دیگر دیده می‌شود ما در زیر نمونه‌هایی از این موارد را ذکر می‌کنیم:

«بیوگند عصای [باهو، لت] خود را همی آن اژدهائی بود پیدا و هویدا» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۵۵):

«سنگ فرا جنبیدن آمد آن که فرانالیدن آمد چنانکه زن نه ماهه آستن که او را درد طلق بگیرد؛ همی آن سنگ بدونیم باز شکافت» (همان، ج ۱، ص ۲۷۷). موارد دیگری از این کاربرد در صفحات ۲۵۶، سطر ۴؛ ۶۱۹، سطر ۳؛ ۶۲۳، سطر ۹؛ ۷۲۸، سطر آخر؛ ۷۲۹ یک سطرمانده به آخر؛ ۷۷۷، سطر ۱۰؛ ۹۲۵، سطر ۹ و ... دیده می‌شود. و اینک دو مثال از متون دیگر:

«دست بیرون آورد از بغل گاه هوازی همی نوری از وی پدید آمد کی همه نکردگان بدیدند آن را.» (چند برگ تفسیر قرآن عظیم، ص ۷):

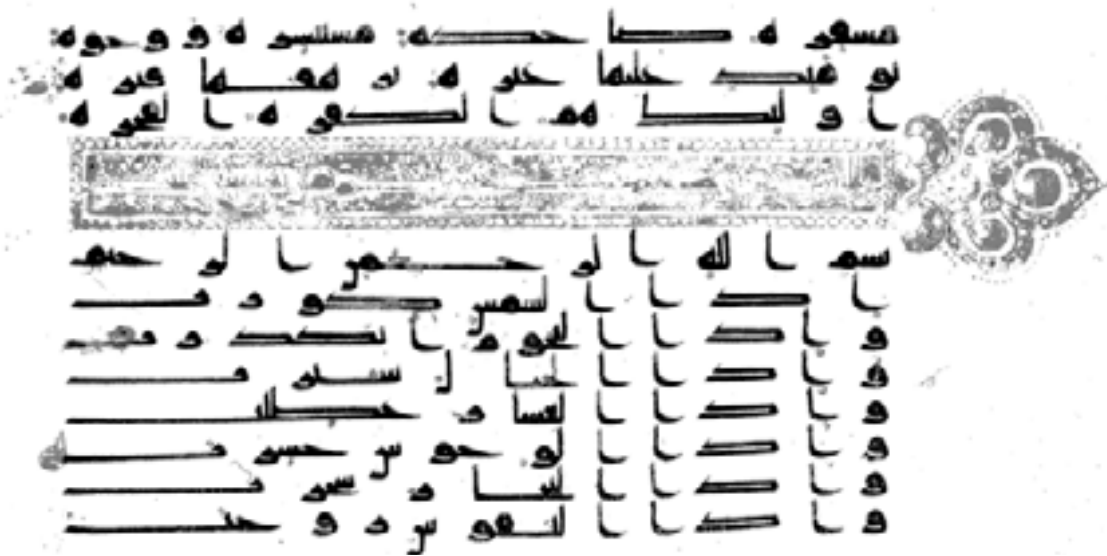
«پس همی شبی از شبها ایزد تعالی آن قوم را که ماهی گرفته بودند کپیان گردانید.» (تفسیر قرآن پاک، ص ۱۰).

### ج ۱، ص ۱۲۶، سطر ۱ و ۲:

م: «و مدهید نادانان را خواسته‌های شما آنچه کرده است خدای [عزوجل] شما را بایستگی [یعنی ریش] و روزی دهید ایشان را»<sup>۹۶</sup>

درباره جمله فوق ذکر دو نکته لازم است: نکته اول: در ترجمه «قیاما» واژه «بایستگی» دیده می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد لغت «بایستگی»، که در فرهنگ‌ها به معنی وجوب و ضرورت و نیز به معنی سزاواری آمده است (لغت نامه، ذیل بایستگی)، در اینجا نامناسب است. با توجه به معنی «قیاما»<sup>۹۷</sup> و در نظر داشتن این نکته که بعضی از کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند، می‌توان گفت این واژه به صورت «بایستگی» از مصدر پایستن صحیح است. ذکر این نکته ضروری است که واژه پایسته در صفحات ۱ و ۸۶ و ۲۱۳ و ۲۳۲ و ۲۳۴ (در ترجمه مستقیم) و در صفحه ۱۷۴





به کار رفتن کلماتی با هردو صورت هستیم:

مزدگان: ص ۲۶	مزد: ص ۴۸، ۱۰۵، ۸۵۲، ۱۰۶۶، و ...	بزه: ص ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۴۰ و ...
مزدگان: ص ۸۱، ۸۴، ۱۰۵، ۱۵۱ و ...	مزد: ص ۵۱	بزه: ص ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۱۲۵، ۲۴۴

کلمه مَشْعَرُ الْحَرَامِ در قرآن ۴۹ به «نشانه بزرگ» ترجمه شده است، بنابراین کلمه مورد نظر ما باید «نشانه» مخفف نشانه باشد. یادآوری این نکته لازم است که تخفیف در همین متن و دیگر متون کهن شواهد بسیار دارد.

#### ۴. توضیحات نادرست مصححان و گاه تغییر نادرست

بدون توضیح .

ج ۱، ص ۱۲، سطر ۱۱:

م: «این ماده گاویست زرد، روشن است رنگ زردی او، خوش آید نگرگان را.»<sup>۹۷</sup>

ت: این ماده گاویست زرد، روشن است رنگ زردی او، خوش آید نگرندگان را.

یکی از مشتقات فعلی، صفت فاعلی ساخته شده از بن مضارع + ه (یا - ک) است (مقربى، ۱۳۷۲، ص ۶۷). بنابراین تغییر نگرگان (م: نکرگان) به نگرندگان صحیح نیست. استعمال این نوع صفت فاعلی در متون کهن فارسی شواهدی دارد. مثال‌های زیر از همین مقوله است:

آمرزگان در ترجمه غافرین (ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۵، حاشیه، دو مورد)

اندوزگان، در ترجمه مُقْتَرِفُون (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۴۰۲):

بازگردگان، در ترجمه رَاجِعُونَ (همان، ج ۲، صص ۷۶۵،

در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۵۵ در برابر «عَوَجًا» معادل‌های گوناگونی به چشم می‌خورد؛ چند معادل به قرار زیرند:

عَوَجًا: کوزی ۱۰ ... کوزی ۴۵ ... کزی ۲ ... کزی ۲۹ (شماره جلوی کلمات شماره قرآن‌ها فرهنگنامه قرآنی است).

در ضمن واژه «کزی» بدون صامت میانجی به کار رفته است. در این کتاب گاهی «ء» و «ی» میانجی به کار نرفته است.

#### ۳. بدخوانی یا غلطخوانی نسخه

ج ۱، ص ۳۳، سطر ۱۷:

م: «چون بازگردیدا از عَرَفات [سوی مُردلفه] یاد کنید [یعنی نماز کنید] خدای را [عَزَّ و جَلَّ] نزدیک سبِنگاه شکم‌مند [یعنی مُردلفه، یعنی جمع کنید میان نماز شام و نماز خفتن]»<sup>۹۶</sup>

ت: چون بازگردیدا از عَرَفات [سوی مُردلفه] یاد کنید [یعنی نماز کنید] خدای را [عَزَّ و جَلَّ] نزدیک شبنگاه شکم‌مند [یعنی مُردلفه، یعنی جمع کنید میان نماز شام و نماز خفتن].

قراردادن کلمه «شبنگاه» در ترجمه مَشْعَرُ صَحِیح نیست؛ زیرا مَشْعَرُ اساساً چنین معنی‌ای ندارد. از جمله معانی‌ای که در لغت نامه دهخدا برای کلمه مَشْعَرُ به دست داده شده است «نشانه» و «موضع مناسک حج و علامات آن» است. ضمناً در فرهنگنامه قرآنی واژه مَشْعَرُ در قرآن ۶۱ به «جای دانستن» و

برانگیزگان در ترجمه مَبْعُوثُونَ (همان، ج ۳، ص ۱۲۹۵، قرآن ۱۲۴):

برگردگان، در ترجمه مَعْرُوفُونَ (همان، ج ۳، ص ۱۳۸۹، قرآن ۵۳).

### ج ۱، ص ۱۹۲، سطر ۱۲:

م: «دعا کرد: یا رب، کین این مسلمانان ازین ظالم بازرهان و هر مؤمنی که درماند، بحق من بر تو خدای دهد او را فرج فرست و جان من برگیر تا این دشمنان را هلاک نکنی.»  
مصححان روی «دهد» شماره زده و در حاشیه آورده‌اند: «چنین است در اصل ظاهراً کلمه دهد زاید است». نمونه‌هایی که از ترکیب «بر... دادن» در همین متن و در متون معتبر گذشته در دست است، نشان می‌دهد که فعل «دهد» زاید نیست. در این آثار «بر... دادن» به معنی سوگند دادن است. نمونه‌هایی از این شواهد عبارتند از:

«جوان بحق خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب بر وی داد، گاو بازآمد، گفت: ای جوان بار بجای مادر، آن ابلیس بود که مرا برده بود، چون تو بدان حق بر خدای دادی فریشته‌ای بیامد مرا از وی برهانید» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۶۹):

«رسول علیه السّلم دست به دعا برداشت و زاری می‌کرد و بحقها بر خدای می‌داد» (همان، ج ۱، ص ۳۱۱):  
«گفتند... درماندیم کس بما راه نداند ما را جز خدای نرھاند، بیایید تا هر یکی سرّی بر خدای دهیم باشد که ما را فریاد رسد.» (همان، ج ۱، ص ۵۸۱):

«زن... به نزدیک من آمد و به خدای بر من داد. گفتیم: نبود مگر آنکه شرط کردم.» (اسفرائینی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۹۹):  
«بر زفان شیخ ما برفت که اگر کسی را ازین معنی خبری بوده باشد اینجا آید و به حقّ این وقت، بر خدای دهد، عجب نبود که خدای عزّ و جلّ آن به وی بازدهد.» (محمد بن منور میهنی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۴۳):

«جمله خلق بیرون شوند و دعا گویند و به حرمت آن جامه و شیخ، برحق، سبحانه و تعالی، دهند.» (همان، ۱۳۴):

### ج ۱، ص ۴۷۸، سطر ۷:

م: «کردند [و گفتند] خدای را [عزّو جلّ] همبیاران»<sup>۱۰۸</sup>

۷۶۶، قرآن‌های ۱۲۴ و ۵۸):

بخشایگان، در ترجمه الرَّاحِمِينَ (همان، ج ۲، ص ۷۶۶، قرآن ۵۲):

پرستگان در ترجمه عَابِدَات (همان، ج ۳، ص ۹۹۱، قرآن ۶۴) و در ترجمه عَابِدُونَ (همان، ج ۳، ص ۹۹۱، قرآن ۹۴) و نیز در ترجمه عَبَدٌ<sup>۹۸</sup> در ترجمه تفسیر طبری:

«خشم گرفت بدو، و کرد از ایشان کیبان و خوکان، و پرستگان بتان؛ ایشانند ببتیرین جایگاه» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۷، ترجمه آیه ۶۰، سوره مائده):

ناگروگان در ترجمه کَافِرُونَ (برگردانی کهن از قرآن کریم، ص ۳۳۳<sup>۹۹</sup>).

واگردگان، در ترجمه رَاجِعُونَ (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۰۳۸، ترجمه آیه ۹۳، سوره انبیاء).

### ج ۱، ص ۴۲، سطر ۲:

م: «بدرستی که وابریده باشید ایشان را وابریده‌ای بر شما بود نیم آنک بدید کرده باشید»<sup>۱۰۰</sup>

مصحح در پانوشت درباره «بدید کرده باشید» گفته است: «ظا: بریده کرده باشید بقیاس ترجمه فرض به وابریدن در همین آیه». توجه به معانی فرض و مشتقات آن در آیه ۷ سوره نساء<sup>۱۰۱</sup> (مفروضاً = پدیدکرده) و آیه ۲۴ همان سوره<sup>۱۰۲</sup> (فَرِيضَةً = پدید کرده) و آیه ۳۸ سوره احزاب<sup>۱۰۳</sup> (فَرَضَ = پدیدکرد) و آیه ۵۰ همان سوره<sup>۱۰۴</sup> (فَرَضْنَا = پدید کردیم) و آیه ۲ سوره تحریم<sup>۱۰۵</sup> (= فَرَضَ = پدید کرد) مشخص می‌کند که واژه مذکور «پدید» است نه «بریده».

### ج ۱، ص ۱۵۲، سطر ۵:

م: «کردگانند میان مردمان بنفاق، نه واینان باشند و نه وایشان»<sup>۱۰۶</sup>

ت: گردندگانند میان مردمان بنفاق، نه واینان باشند و نه وایشان.

یکی از مشتقات فعلی، صفتِ مفعولی ساخته شده از بن مضارع + ه (یا - ک) است (مقرئ، ۱۳۷۲، ص ۶۷). استعمال این نوع صفت مفعولی در فرهنگنامه قرآنی نیز دیده می‌شود: مُدَبِّدِينَ: کرده‌اند<sup>۱۰۷</sup> (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۳۵، قرآن ۱۲۸):



صورت درست واژه «جُد کردن» به معنی بدل کردن و عوض کردن است که در متون کهن نظایری دارد. یادآوری این نکته لازم است که «جذ کردن» به صورت «جد کردن» نیز در متون دیده شده است. می‌دانیم که در فارسی دری «ذ» گونه‌ای از «د» بوده که فقط بعد از مصوت ظاهر می‌شده است و یک سایشی پشت دندانی ضعیف بوده که تقریباً از مخرج «د» تلفظ می‌شده است (صادقی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۶) و اکنون تعدادی از شواهد را در اینجا نقل می‌کنیم:

«در مرسان به ما جد کردنی»

(ترجمه مقامات حریری، ص ۸۳)؛

«لاتبذیل لکلمات الله جد کردن

نیست سخنان خدایرا و وعدهای او را» (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۴، ص ۳۰۴، حاشیه، نسخه بدل «الف»);

«[سلیمان] گفت: تخت [بلقیس] را [چنانکه هست] جُد کنید

[از آن گونه که او شناخته است]» (همان، ج ۷، ص ۲۱۸)؛<sup>۱۱۰</sup>

یکبار در کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار در ترجمه تبدیل، «جدا

کردن» آمده است که ظاهراً همان «جد کردن» است:

«لاتبذیل لخلق الله جدا کردن و بگردانیدن نیست دین

خدایرا» (همان، ج ۷، ص ۴۴۳)؛

«آن بآن است که الله عزوجل نبوذ آنرا که بگرداند و جُد کند

نیکویرا و نعمتی را که بآن نیکویی کرد برقوم، تا آنکه ایشان

آنرا جُد کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش»<sup>۱۱۱</sup> (بخشی از یک

ترجمه و تفسیر کهن، ص ۳۴)؛

«جُد کردن نیست سخنان خدایرا»<sup>۱۱۲</sup> (همان، ص ۱۲۸)؛

«جذ کردن» با تبدیل «ذ» به «ز» به صورت «جز کردن»

در ترجمه و قصه‌های قرآن و کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار به کار

رفته است:

«بگو [یا محمد] فراگرفته‌اید بنزدیک خدای [عزوجل]

پیمانی تا برخ نکند [یعنی خلاف نکند، جز نکند] خدای [تعالی]

ت: کردند [و گفتند] خدای را [عز وجل] هنبازان...

کلمه هنبازان به صورت هنبازان صحیح است و در همین

متن و متون دیگر فارسی به کار رفته است:

«بدرستی که ایشان آن روز درین عذاب هنبازان باشند.»

(ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۹۲۸)؛

«بدرستی که آنانک بگرویدند، و آنانک جهود شدند... و آن

کسها که همنباز گفتند فا خدای، حقا که خدای جدا کند میان

ایشان روز، یعنی حکم کند رستخیز» (ترجمه قرآن موزه پارس،

ص ۴۴)؛

«هر کس که این جمع را دوست دارد و بدانچ تواند ایشان را

یاری دهد در فضل و ثواب ایشان همنباز بود» (محمد بن منور،

ج ۱، ص ۳۱۷)؛

شُرک: هنبازان. (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۹۰، قرآن

۹۴).

ج ۲، ص ۸۵۱، سطر ۱:

م: «و ازیشان کس بود که چشم می‌داشت [حرب دیگررا].

و حذ نکردند [عهد خدای را] بدل کردنی.»<sup>۱۰۹</sup>

ت: «و ازیشان کس بود که چشم می‌داشت [حرب دیگر را].

و بدل نکردند [عهد خدای را] بدل کردنی.»

در ترجمه «قیاماً» واژه «بایستگی» دیده می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد لغت «بایستگی» که در فرهنگ‌ها به معنی وجوب و ضرورت و نیز به معنی سزاواری آمده، در اینجا نامناسب است. با توجه به معنی «قیاماً» و در نظر داشتن این نکته که بعضی از کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند، می‌توان گفت این واژه به صورت «بایستگی» از مصدر پایستن صحیح است

پیمان خود»<sup>۱۱۳</sup> (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۱۴)؛  
 نهاد الله را جز کردن نیابی»<sup>۱۱۴</sup> (میبیدی، ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۷۹، حاشیه، نسخه «الف»؛  
 «نیابی هرگز نهاد الله را جز کردن»<sup>۱۱۵</sup> (همان، ج ۸، ص ۱۸۴)؛  
 «جز نگردانند سخن من»<sup>۱۱۶</sup> (همان، ج ۹، ص ۲۸۶).  
**ج ۲، ص ۸۹۰، سطر ۱۰۲:**  
 م: «گویند آنها که گردن کشی کردند مر آنها را که سست گرفته بودند یا ما بگردانیدیم شما را از راه راست پس از آنکه بشما آمد؛ نیک شما بدکاران بودید»<sup>۱۱۷</sup>  
 ت: گویند آنها که گردن کشی کردند مر آنها را که سست گرفته بودند یا ما بگردانیدیم شما را از راه راست پس از آنکه بشما آمد؛ بیک شما بدکاران بودید.  
 واژه «نیک» در برابر «بَلْ» قرار دارد. در تعدادی از ترجمه‌های قرآن «بَلْ» به «بیک» ترجمه شده؛ اما در بعضی دیگر علاوه بر «بیک» به نک، نکه، نه‌که، نه‌کی، نیک، نی‌که (که همه یکی هستند) برگردانده شده است. در متن مورد بحث ما هر دو صورت «بیک» و «نیک» دیده می‌شود؛  
 بنابراین، نیک (= نی‌که) باید در ترجمه بَلْ در متن ایفا شود، اکنون، ترجمه همین آیه را در ترجمه تفسیر طبری، ترجمه قرآن موزه پارس و کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار می‌آوریم:  
 «گویند آنکسها که بزرگ منشی کردند مر آنانک ضعیف داشتگان بودند: ما بازداشتیم شما را از راه راست بعد آنک بیامد بشما؟ نه که بودید گناه‌کاران» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۴۶۰)؛  
 «گویند آن کسها که بزرگی کرده باشند آنان را که سستان فرومایگان باشند، ما بازداشتیم شما را از راه راست، از پس آنک آمده بود به شما. نک خود بودید شما کافران.» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۷۵)؛  
 «گردن‌کشان گویند بیچاره گرفتگارا «انحن صددناکم عن الهدی» باش ما بازگردانیدیم شما را از راست رفتن و بازداشتیم شما را از پیغام پذیرفتن؟ «بعد اذ جاءکم» پس آنکه بشما آمد «بل کنتم مجرمین» نه که شما گناهکاران بودید، جرم شما را بود.» (میبیدی، ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۱۳۷)؛

در ترجمه تفسیر طبری در ج ۱، ص ۱۰۳ بَلْ به نی‌که و در صفحه ۱۱۲ (حاشیه) به نک و در صص ۲۶۳ و ۲۶۵ و در ج ۲، ص ۴۱۸ و در ج ۳، صص ۵۵۲ (حاشیه)، ۶۷۳، ۷۱۰ و ۷۴۰ به نه‌که ترجمه شده است. در ضمن در ص ۵۵۲ (حاشیه) در نسخه بدل «نا» در برابر «بَلْ» «نکه» قرار دارد همچنین در فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، صص ۳۵۸، ۳۵۹ و ۳۶۰ معادل‌های متعددی برای بَلْ آمده است که از جمله آنها نک، نکه، نه‌که، نه‌کی و نیک و نی‌که است.<sup>۱۱۸</sup> گفتنی است که در موارد دیگری از ترجمه و قصه‌های قرآن کاربردهای مشابه دیده می‌شود (صص ۱۲۶۹ و ۱۳۳۲) که مصحح آنها را نیز به حاشیه منتقل کرده است. در صفحه ۱۰۴۷ این متن واژه «نیک» در ترجمه «ولکن» دیده می‌شود؛ در اینجا نیز واژه به حاشیه منتقل شده و به جای آن «بیک» قرار داده شده است: «من بشما می‌رسانم آنچه فرستاده‌اند مرا بدان نیک می‌بینم شما را گروهی که نادانی می‌کنید.»<sup>۱۱۹</sup>

در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، صص ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ در قرآن‌های شماره ۵۹، ۴۷، ۸۱ و ۱۰۸ ما صورت‌های نیک، نکه، نه‌که را در برابر واژه «ولکن» می‌بینیم؛ بنابراین، تغییر متن به «بیک» لازم نیست.

**پی‌نوشت:**

- \* عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
- \*\* پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی
- ۱. سوره بقره (۲)، آیه ۷۱: قَدْ يَحْوُهَا وَ مَا كَادَ يُقْلَعُونَ
- ۲. این واژه تحول دومی نیز داشته است که حذف n پس از مصوت بلند q است. در این باره نگاه کنید به «دو تحول آوایی در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال نوزدهم، شماره دوم، صص ۱-۹.
- ۳. مصحح متن را به «پژمردگی» تغییر داده است. گفتنی است که ضبط این کلمه با [b] درست است؛ دکتر محمد معین درباره کلمه پژمردن و پژمردن در حاشیه برهان قاطع می‌نویسد: «پژ ظاهرأ اشتباه قدیمی است به جای بژ bizh».
- ۴. در متن به صورت «توده کر[d]ه» آمده است.
- ۵. مصحح متن را به «مردگان» تغییر داده است.
- ۶. مصحح، متن را به «آوردند» تغییر داده است.
- ۷. مصحح کلمه را به صورت «می‌آور[د]ند» در متن آورده است.



۸. مصحح کلمه را به صورت «می‌آور[د]ند» در متن آورده است.
۹. مصحح کلمه را به صورت «آور[د]یت» در متن آورده است.
۱۰. مصحح متن را به «بازگرداند» تغییر داده است.
۱۱. بیجارده کردن به معنی مهیا و آماده کردن است.
۱۲. در فرهنگنامه قرآنی، متن به صورت «گشاده کر[د]ن» آمده است.
۱۳. مصحح به صورت «ناپیدا کر[د]ن» در متن آورده است.
۱۴. مصحح «نگرند» را به حاشیه برده است و به جای «نگردند» قرار داده است.
۱۵. مصحح متن را به «فردا» تغییر داده است.
۱۶. در فرهنگنامه قرآنی به صورت «گر[د] نگاه» آمده است.
۱۷. مصححان این دو متن، «هرو» را به «هر دو» تغییر داده‌اند.
۱۸. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۳: ... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُّشْرَبِينَ وَ مُنْذِرِينَ ...
۱۹. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۷: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ.
۲۰. مامی این موارد را مصحح در حاشیه جای داده و ضبط با صامت h را برگزیده است.
۲۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۴: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ بِالْمَعْرُوفِ. شماره این آیه در کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن ۲۳۳ است.
۲۲. سوره هود (۱۱)، آیه ۹۵: كَأَن لَّمْ يَخْتَفُوا فِيهَا. مصحح در متن به صورت «خو[د]» آورده است.
۲۳. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۶: ... تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً...
۲۴. مصحح در متن «هزار[ر]» آورده است.
۲۵. مصحح در متن «هزار[ر]» آورده است.
۲۶. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۰: لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً...
۲۷. مصحح متن را به «بخورد» تغییر داده است.
۲۸. مصحح متن را به شکل «بخو[ر]دیم» آورده است.
۲۹. در متن به صورت «خو[ر]دنی» آمده است.
۳۰. در متن به صورت «خو[ر]د» آمده است.
۳۱. مصحح به صورت «بخو[ر]دند» آورده است.
۳۲. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۸: ... إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۰۷ است.
۳۳. تذکر این نکته لازم است که گروه nd در ابتدا به nn و سپس به n تبدیل می‌شود.
۳۴. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۹: ... مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا. شماره آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۰۸ است.
۳۵. سوره مائده (۵)، آیه ۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ
- وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ... .
۳۶. مصحح متن را به «سپهرها» تغییر داده است.
۳۷. تلفظ پهلوی آن mihrbān است. (مکنزی، ۱۳۸۳، ۳۰۹).
۳۸. سوره انعام (۶)، آیه ۱: ... جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ...
۳۹. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۰. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۱. مصحح این سه مورد را در متن بدون تغییر باقی گذاشته است.
۴۲. این کلمه صورتهای دیگری نیز دارد که ما در بالا فقط صورتهایی را ذکر کردیم که در آن (an) پایانی کلمه حذف شده است.
۴۳. در متن: دستاورنج..
۴۴. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۷: وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ .
۴۵. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۶. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۷. مصحح واژه را در متن بی‌تغییر باقی گذاشته است.
۴۸. «گفت مریم: کمن واداشت خواهم بخدای از تو اگر هستی تو پرهیزکار».
۴۹. در جلد ۱۱ تفسیر ابوالفتوح در صفحات ۷۲ (ح)، ۱۰۶، ۱۵۷ (ح)، ۲۴۸ (ح) و ۲۷۹ نیز این واژه دیده می‌شود.
۵۰. سوره نساء (۴)، آیه ۱۱: فَإِنْ كُنْ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلَاثَا مَا تَزَكَّرَ.
۵۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۲: ... مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۷۱ است.
۵۲. مصحح متن را به «نبراند» تغییر داده است.
۵۳. مصحح متن را به «بزرگ وارتر» تغییر داده است.
۵۴. سوره انعام (۶)، آیه ۲۵: جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ.
۵۵. در این باره نگاه کنید به «یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت 'ر' به بعضی از کلمات»، زبانشناسی، سال بیستم، شماره اول، ص ۱-۱۶).
۵۶. این کلمه در متن دستورالاحوان و مهذب الاسماء «ستره» معنی شده است که همان «استره» است.
۵۷. سر در این جا به معنی «رئیس و فرمان‌ده» است.
۵۸. در ترجمه المنجد ذیل فوض آمده است: قَوْمٌ فَوْضِي: گروه برابر که بزرگتر نداشته باشند یا گروه پراکنده یا گروه درهم‌آمیخته.
۵۹. در اینجا [r] از حرف اضافه «در» حذف شده است که نمونه‌های



۸۲. مصصح متن را به «ناشناسنده» تغییر داده است.  
 ۸۴. سوره فتح(۴۸)، آیه ۲۹: يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ. مصصح متن را به «تا» تغییر داده است.  
 ۸۵. سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۵: لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ.  
 ۸۶. مرحوم یغمایی متن را به «تا» بدل کرده بدون آن که در حاشیه متذکر اصل شود.  
 ۸۷. سوره حشر(۵۹)، آیه ۷: مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللِّرْسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. مرحوم یغمایی متن را به «تا» بدل کرده و در حاشیه متذکر آن نشده است.  
 ۸۸. متن اساس تفسیر سوره ابیادی چنین است: «گفته‌اند یحذر حذر کننند به معنی امر است؛ و گفته‌اند معناه حذر می‌کردند تا آخر نبود برایشان آنچه از آن می‌ترسیدند و حذر می‌کردند.» (سوره ابیادی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۹۵۶-۹۵۷).  
 ۸۹. متن نسخه اساس تفسیر سوره ابیادی چنین است: «بفرمود فریشته‌ای را تا طایف را از ناحیت شام برگرفت» (سور ابیادی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۲۳۷).  
 ۹۰. نسخه متن تفسیر نسفی این گونه است: «زمان ده کافران را اندکی تا بینی که چه کنم با هریکی.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۵۳).  
 ۹۱. سوره فاطر(۳۵)، آیه ۴۰: أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ.  
 ۹۲. سوره اعراف(۷)، آیه ۲۰: إِلَّا إِنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ. شماره این آیه در کتاب ۱۹ است.  
 ۹۳. سوره محمد(۴۷)، آیه ۴: فَشَدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَتًّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً. مصصح متن را به «یا» تغییر داده است. ترجمه این بخش از آیه در تفسیر ابوالفتوح چنین آمده است: «استوارکنی بند را یا منت نهی پس از آن و یا فدا کنی» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۲۸۸).  
 ۹۴. سوره اسراء(۱۷)، آیه ۵۴: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ.  
 ۹۵. سوره شوری (۴۲) آیه ۳۴: أَوْ يُؤْتِيهِمْ مِمَّا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ. مرحوم یغمایی متن را به «یا» تغییر داده بدون آنکه متذکر اصل شود.  
 ۹۶. سوره یونس(۱۰)، آیه ۴۶: وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ .  
 ۹۷. سوره آل عمران(۳)، آیه ۱۴۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...  
 ۹۸. در این صفحه در اصل «ازیسا» آمده است که مصصح آن را

این حذف در تفسیر ابوالفتوح و تفسیر شنقشی دیده می‌شود. در متن اساس سوره ابیادی این جمله این گونه است: «ایشان را بود مزدگان در در مرگ وفی الآخره: درگور که او را گویند نم نومه العروس.»  
 ۶۰. مصصح متن را به «در» تغییر داده است.  
 ۶۱. سوره مریم(۱۹)، آیه ۴۸: وَأَعْتَزَلُّكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.  
 ۶۲. سوره یوسف(۱۲)، آیه ۲۶: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقْتَ.  
 ۶۳. سوره مائده(۵)، آیه ۱۰۷: فَإِنْ عُنِيَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا.  
 ۶۴. مصصح متن را به «بازنگرید» تغییر داده است.  
 ۶۵. سوره مؤمنون(۲۳)، آیه ۵۳: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا.  
 ۶۶. سوره اسراء(۱۷)، آیه ۶۷: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ ائْتَرَضْتُمْ.  
 ۶۷. در متن آمده است: بزرف درشد. و در حاشیه در نسخه بدلها «م» و «ل»: ژرف درشد و در نسخه بدل «ذ»: ژرف شد، آمده است.  
 ۶۸. در متن نسخه اساس: هاگردیدی، نسخه بدل های «أط»، «أب»، «أز»: فراگردیدی.  
 ۶۹. مصصح متن را به «نگیرند» تغییر داده است.  
 ۷۰. مصصح متن را به «برآماید» تغییر داده است.  
 ۷۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۵۵: ... رَافِعَكَ إِلَىٰ...  
 ۷۲. در تمامی این متون متن به صورت « [ر] » آورده شده است.  
 ۷۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۲: وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...  
 ۷۴. سوره یونس(۱۰)، آیه ۳۷: ... تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ...  
 ۷۵. سوره انفال(۸)، آیه ۶۵: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ.  
 ۷۶. سوره شعراء(۲۶)، آیه ۱۱۸: فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.  
 ۷۷. سوره یونس ۱۰، آیه ۲۸: فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ.  
 ۷۸. سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۱: وَلَا تَتَّخِذُوا الْمُشْرِكِينَ.  
 ۷۹. سوره نحل(۱۶)، آیه ۳۵: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...  
 ۸۰. صحح در متن «فر[و]آمده» آورده است.  
 ۸۱. سوره مؤمن (۴۰)، آیه ۴۷: ... فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا...  
 ۸۲. سوره بقره(۲)، آیه ۱۶۴: ... وَ الْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ ...

به شکل «ازیشما» در متن آورده است.

۹۹. سوره نساء (۴)، آیه ۵: وَلَا تَوْتُوا السُّغَمَاءَ آمَوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ...

۱۰۰. برای روشن تر شدن معنی «قیاماً» در این آیه معنی این واژه را در همین آیه از چند ترجمه و فرهنگ واژه‌های قرآن به دست می‌دهیم: بیای کرده (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۸۹):

قوامی (ابوالفتح رازی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۳۳):

قیاماً: راستی کار، وقیل پایدارنده مرمعاش شما را. (لسان التنزیل، ص ۱۹۱):

قیاماً: یعنی قوام زندگانی (تراجم الاعاجم، ص ۲۰۸).

۱۰۱. زیش به معنی زیستن و زندگی است (سخن، ذیل زیش).

۱۰۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۸۶: ... تَبْعُونَهَا عَوْجًا... شماره آیه در کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن ۸۵ است.

۱۰۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۸: فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ.

۱۰۴. سوره بقره (۲)، آیه ۶۹: إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِغْ لُونَهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ.

۱۰۵. درباره واژه «عبد» در تفسیر ابوالفتح آمده است: «عامه قراء خواندند بفتح با و دال ... و وجهی دگر گفتند: قراءت او را حمل کنند بر آن که این لفظ جمع جمع باشد، يُعَالُ: عباد و عُبد، كما يقال: ثمار و ثمر، آنکه استقلال کرد و ضمّه را برهم عین را مفتوح بکرد، و اعمش خواند: عُبد الطاغوت درشاد و معنی جمع باشد» (ابوالفتح رازی، ج ۷، صص ۴۵ - ۴۶).

۱۰۶. مصحح متن را به «ناگروندگان» تغییر داده است.

۱۰۷. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۷: ... قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِضْفَ مَا فَرضْتُمْ ...

۱۰۸. ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۱۲۶.

۱۰۹. همان، ص ۱۳۱.

۱۱۰. همان، ج ۲، ص ۸۵۳.

۱۱۱. همان، ص ۸۵۵.

۱۱۲. همان، ص ۱۲۲۰.

۱۱۳. سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۳: مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَلَا إِلَى هُوَ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۴۲ است.

۱۱۴. این نکته شایان ذکر است که «مُدْبِدِينَ» جمع است و «گرده» مفرد. با نگاهی به بعضی ترجمه‌ها در می‌یابیم که ترجمه جمع به مفرد نظایر دیگری نیز دارد که در برخی قرآنها مترجم دیده می‌شود. از جمله نمونه‌هایی که علاوه بر ترجمه جمع دارای ترجمه مفرد

نیز هستند؛ چند مثال زیر است: عالمین: دانا (۶۲ فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۹۸، قرآن ۶۲):

فاعلون: گزارنده ۳۹ (همان، ج ۳، ص ۱۰۹۰، قرآن ۳۹):

مؤمنات: گرویده ۲۷، گرونده (همان، ج ۳، ص ۱۲۸۸، قرآن های ۲۷ و ۱۱۴):

مؤمنین: نشان بر کرده ۳۴، نشان کرده ۴۱. ... نشان کرده شده ۱۳۶ (همان، ج ۳، ص ۱۳۶۷، قرآن‌های شماره ۳۴، ۴۱، ۱۳۶)

۱۱۵. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۶: جعلو الله شركاء ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۸ است.

۱۱۶. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳: وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُونَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا.

۱۱۷. سوره نحل (۲۷)، آیه ۴۱: قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا.

۱۱۸. سوره انفال (۸)، آیه ۵۳: ذَلِكَ بَانَ لِلَّهِ لَمْ يَكْ مُعَيَّرًا تَعَمَّهُ أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بَانَفْسِهِمْ.

۱۱۹. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۴: لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ.

۱۲۰. سوره بقره (۲)، آیه ۸۰: قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ.

۱۲۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۲: وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا:

۱۲۲. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۳: فَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

۱۲۳. سوره ق (۵۰)، آیه ۲۹: مَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَى.

۱۲۴. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۳۲: قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنْحُنْ صَدْدًا نَكْمُ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ. شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۳۳ می‌باشد.

۱۲۵. یادآوری این نکته ضروری است که «نه» و «که» در پهلوی «nē» و «kē» است (مکنزی، ۱۳۸۳، صص ۳۱۶ و ۲۸۹).

۱۲۶. سوره احقاف (۴۶)، آیه ۲۳: أَلْبَعْلُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ. شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۲۲ است.

### منابع و مأخذ

- ۱- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، زبان پهلوی (ادبیات و دستور آن)، چاپ چهارم، تهران، معین، ۱۳۸۲.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- ۳- ادیب نطنزی، بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، دستور اللغه المسمی بالخلاص، به تصحیح رضا هادی‌زاده، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۴- ادیب نطنزی، بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، المرقاة، به تصحیح سیدجعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶.

- ۵- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد، تاج التراجیم فی تفسیر القرآن للاعاجم، به اهتمام نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، ج ۱، ۱۳۷۵؛ ج ۲، ۱۳۷۵؛ ج ۳، ۱۳۷۴.
- ۶- اشرفی خوانساری، مرتضی، گویش خوانساری، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۷- اقتداری لارستانی، احمد، لارستان کهن و فرهنگ لارستانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات جهان معاصر، ۱۳۷۱.
- ۸- المتحمّد المروزی، محمد بن منصور، الدرر فی الترجمان، به تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۹- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- ۱۰- ایزدپناه، حمید، فرهنگ لری، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
- ۱۱- ایزدپناه، حمید، فرهنگ لکی، چاپ اول، چاپخانه گیلان، موسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ۱۲- باقری، مه‌ری، مقدمات زبانشناسی، چاپ ششم، تهران، قطره، ۱۳۸۲.
- ۱۳- البخارائی، محمد بن محمد بن نصر، المستخلص یا جواهر القرآن، به اهتمام مهدی درخشان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۴- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، به تصحیح سیدمرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، چاپ اول، تهران، نشر قبله (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، ۱۳۷۵.
- ۱۵- برگردانی کهن از قرآن کریم، به کوشش علی رواقی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- ۱۶- یهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ، تاج المصادر، به تصحیح هادی عالم‌زاده، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۱۶- تراجم الاعاجم، به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
- ۱۷- ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴.
- ۱۸- ترجمه تفسیر طبری، (نسخه عکسی به شماره ۶۲۳۱)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۹- ترجمه تفسیر طبری، (نسخه عکسی به شماره ۶۲۳۲)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۲۰- ترجمه قرآن موزه پارس، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
- ۲۱- ترجمه قرآن (نسخه مورخ ۵۵۶ هجری)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، چاپ نخست، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
- ۲۲- ترجمه و قصه‌های قرآن، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۲۳- تفسیر شنقشی، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
- ۲۴- تفسیر قرآن پاک، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۲۵- تفسیر قرآن مجید، به اهتمام جلال متینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۲۶- تفسیری بر عشری از قرآن مجید، به تصحیح جلال متینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۲۷- تفسیری، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد، قانون ادب، به اهتمام غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۵۰؛ ج ۳، ۱۳۵۱.
- ۲۸- چند برگ تفسیر قرآن عظیم، به کوشش مایل هروی، کابل، سلسله نشرات ریاست کتابخانه‌های عامه افغانستان، ۱۳۵۱.
- ۲۹- حاجت‌پور، حمید، زبان تالشی (گویش خوشابر)، چاپ دوم، رشت، گیلکان، ۱۳۸۳.
- ۳۰- حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- ۳۱- حوقشناس، علی محمد، آواشناسی (فونیتیک)، چاپ ششم، تهران، آگاه، ۱۳۷۸.
- ۳۲- خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- ۳۳- دهار، قاضی خان بدرمحمد، دستورالاحوان، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۳۴- دهخدا، علی اکبر (و دیگران)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۳۵- رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ج ۲، ۱۳۷۸؛ ج ۵، ۱۳۸۱؛ ج ۷، ۱۳۷۵؛ ج ۸، ۱۳۷۶؛ ج ۱۰، ۱۳۸۱؛ ج ۱۱، ۱۳۷۸؛ ج ۱۲، ۱۳۸۱؛ ج ۱۳، ۱۳۸۱؛ ج ۱۴، ۱۳۷۸؛ ج ۱۶، ۱۳۷۸؛ ج ۱۷، ۱۳۸۱؛ ج ۱۸، ۱۳۷۵؛ ج ۲۰، ۱۳۷۵.
- ۳۶- راستار گویوا، و. س، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله

- شادان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۳۷- رجایی بخارایی، احمدعلی، لهجه بخارایی، چاپ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵.
- ۳۸- رواقی، علی، «ساختمانی از فعل ماضی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره چهارم، ۱۳۴۸، ۳۸۱ - ۳۹۳.
- ۳۹- الزنجی السجزی، محمود بن عمر، مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الأشیاء، به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۴۰- ستوده، منوچهر، فرهنگ گیلکی، تهران، نشریه انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۲.
- ۴۱- سرلک، رضا، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱.
- ۴۲- سلامی، عبدالنبی، فرهنگ گویش دوانی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- ۴۳- سورآبادی، ابوبکر عتیق، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰-۱۳۸۱.
- ۴۴- صادقی، علی‌اشرف، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷.
- ۴۵- \_\_\_\_\_؛ فارسی قمی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات باورداران، ۱۳۸۰.
- ۴۶- \_\_\_\_\_؛ مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، سخن، ۱۳۸۰.
- ۴۷- \_\_\_\_\_؛ «دو تحول آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)»، زبانشناسی، سال نوزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۱ - ۹.
- ۴۸- \_\_\_\_\_؛ «یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات»، زبانشناسی، سال بیستم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۱ - ۱۶.
- ۴۹- \_\_\_\_\_؛ «نکاتی در باب ترجمه تفسیر طبری مصحح مرحوم یغمایی»، ارج‌نامه حبیب یغمایی، تدوین سیدعلی آل‌داود، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
- ۵۰- طوسی، ابی‌جعفر محمد بن الحسن بن علی، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۵۱- عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد، ترجمه رساله قشیریه، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ۵۲- فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴، به کوشش دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۵۳- فرهنگنامه قرآنی، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- ۵۴- قرآن قدس، به اهتمام علی رواقی، نخستین چاپ، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
- ۵۵- قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- ۵۶- کارنگ، عبدالعلی، تاتی و هرزنی (دو لهجه از زبان باستان آذربایجان)، تبریز، اسمعیل واعظ پور، چاپخانه شفق، ۱۳۳۳.
- ۵۷- لسان‌التنزیل، به اهتمام مهدی محقق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۵۸- محمدی خمک (سکایی سیستانی)، جواد، واژه‌نامه سکزی (فرهنگ لغات سیستانی)، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- ۵۹- معلوف، لوئیس، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد)، ترجمه احمد سیاح، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۸۲.
- ۶۰- مقامات حریری (ترجمه فارسی)، پژوهش علی رواقی، چاپ نخست، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۵.
- ۶۱- مقربی، مصطفی، ترکیب در زبان فارسی، چاپ اول، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- ۶۲- مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه‌مهشید میرفخرایی، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۶۳- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد، دیوان، تهران، زوار، ۱۳۷۰.
- ۶۴- میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- ۶۵- میهنی، محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- ۶۶- نائل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۶۷- نسفی، ابوحنیف نجم‌الدین عمر بن محمد، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیز الله جوینی، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۶.